

پوئیجی دیباتت
Oct-Nov 58

Adab. Kabul
Vol.6, No.4, Mizan-Aqrab 1337
(September-October 1958)

علمی، ادبی، تحقیقی
نایابخی، فلسفی، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

دامتہ ناوند، پستخواہات

هئیت مراجعت

ملک الشعرا بیتاب

پروفیسر میوندی

دکتور غلام عمر صالح

دکتور سید یوسف علوی

ادب

مجله دو ماهه

شماره چهارم سال ششم میزان - عصر ب ۱۳۳۷ مطابق اکتوبر - نوامبر ۱۹۵۸

شرح اسٹرال

محصلین و محصلات	۱۲	- افغانی
مشترکین در مرکز	۱۵	»
مشترکین در ولایات	۱۸	»
در خارج	۲	دلار

آدرس

مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات
شهر نو - جاده شیر علی خان
کابل
افغانستان

فویسند گان این شماره

صفحه

مضامین این شماره

علم تاریخ

نقاشی ایطالیه

علم اجتماع و تیوری علم

دپنتو دادبیاتو ملی سبکونه

جنیش رومانتسیزم

زبانهای بشر

دختر خنیاگر

نور جهان وجہا نگیر

خبرار پوهنخی ادبیات

عرض سپاسگذاری . . .

یک نامه عشقی بتھوون

مترجم میر حمین شاه

۱

» محمد نسیم نگهت

۱۱

» علی محمد زهما

۲۱

» عبدالرزاق زهیر

۲۹

» ح. ک

۳۳

» محمد رحیم الهام

۳۸

» ع. م

۴۴

» دکتور علوی

۵۱

اداره

۵۵

بیتاب

۵۸

حبیب الرحمن هاله

قیمت یک شماره ۳ - افغانی

علم‌داریخ

عوام تجارت را از نگاه مخصوصی جمع کرده بصورت یک کالای در می‌آرد و علایق آنها منحصر بحقایق کمی و بیان آن حقایق می‌باشد. قو این آنها عبارت از معادلات و فورمولهایی است که بکمک آنها می‌توان از وقایع آینده پیشگوئی کرد. این طرز تلقی در مورد روحیات، فزیک، علم اجتماع، کیمیا یا بیوالجی صحیح است اما در مردم‌تاریخ یا تاریخ ادبی وضع دیگری بخود میگیرد. مورخ به نفعه نظر کمی خالص و تحت قاعده در آوردن معادلات؛ با این معنی که معادلات مذکور قو این علمی شود، علاقه ندارد. پس یاباید مذکوره خود را راجع به علم توسعه دهیم که بتواند نگاه مخصوص مورخ را اختواکند، یاددا کنیم که تاریخ علم نبست. بهر یکی از این دو صورت تعمیم ما خود سرانه بوده احتمالاً هیچ کس بدان قناعت نخواهد کرد. مجهذا مناقشاتی که روی این موضوع صورت گرفته لفظی است و لازم نیست درین مردم آنچه وقت و مساعی صرف شود. اگر مفهوم علم را وسیع تر سازیم از ارزش مثبت اگرچیزی بدست ما هم باید بسیار کم خواهد بود. تنها اینقدر میتوانیم که مفهوم علم را از نظر معنی بیشتر مبهم بسازیم.

اما اگر بگوییم تاریخ علم نیست، میتوانیم نظر مخصوص و غرض علم‌دان مورخ را، بدون آنکه ابهامی بیان آید، قبول کنیم. بهر صورت باید ملتفت بود که این فیصله با آنکه خود مرانه است ارزش منفی کار مورخ را ارائه نمیکند. اشتیاق او به حقیقت جویی و آنایت امکن است با وصف متشابه هر ساینس دان بر ابری کند یاد رحالیکه دقیق و موشگافی او در تجزیه و تحلیل مواد تاریخی ممکن است اورا در عالمی ترین درجه قرار دهد. کار مورخ از نظر غایب نهایی افق نگاه با کار علمای تجریبی و اجتماعی فرق دارد. کار او بیمانند بوده باید بهمان شکل رسیدگی شود.

مقصد مورخ سه چیز است: (۱) وی میخواهد بعضی از وقایع مخصوص
گذشته را از لحاظ پیدایش ایضاح کند. هر دو ممکن است سعی کند که علل جنگ
عمومی اول یا جنگ استقلال امریکا را بداند. در آن صورت بایداز تمام عوامل
جغرافیایی، نژاد شناسی، اقتصادی، سیاسی و امثال آنرا که بحادثه مورد نظر
رابطه دارد رسیدگی کند، و باید تمام آنها را بحیث یک کلیه در آرد.

(۲) ممکن است یک مورخ درباره اهمیت یک واقعه بحث کند. برای مثال،
آیا انقلاب روسیه با قرارداد وارسیز چه اهمیت دارد؟ اگرچنان سوالی عرض
وجود کردم مورخ باید سعی کند که رابطه آن واقعه را با وقایع آینده بداند و نیز
بندهم که این واقعه بظهور کدام واقعه دیگر کمک کرده است. (۳) و نیز سعی
کند که تسلسل وقایع یک دوره تاریخی را نشان دهد. برای مثال، ممکن است
بعروج و نزول امپراتوری روم مشغول شود اگر اینکار منظورش بود ممکن
است (۱) (۲) را بطرف مختلفی بهم تافقی داده نتائج را بشکل جامعی در آرد.

(۱) (۲) بالذات اساس تواریخ اختصاصی را تشکیل میدهد، در حالیکه منظور
سومی *Kulturgeschichte*، تاریخ دوره های کلتوری، تاریخ کلتور میباشد.

موضوع مطالعه مورخ تمام مباحثه های فعالیت های تضمینی و اجتماعی بشر است
و ظاهراً موضوع علم اجتماع نیز همین میباشد. در حالیکه جامعه شناس باعوامل
یامیدانهای دائمی و مکرر جو امع بشری علاقه مند است، مورخ مخصوصاً باعوامل
و جریاناتی علاقه دارد که از لحاظ زمان و مکان حدوث خود بیمانند بوده هیچ وقت
تکرار نمیشود. بطور مثال ممکن است جامعه شناس بکوشد که قوانین عمومی
و وضع بشر را در عمل شهرنشینی بندهم و لی مورخ بجزیان مخصوصی دلچسپی
دارد که در آن عمل شهرنشینی در اصلاح متحده یا کدام ناجیه آن صورت گرفته
یعنی جامعه شناس جنبه های آفانی حادثه شهرنشینی را مطالعه میکند و سعی میورزد
تا قوانین را که بر این حوادث مسلط است بشکل یک فورمول در آرد. هر رخ
از طرف دیگر، بعضی از جریانات مخصوص عمل شهرنشینی را بهمان حقیقی

که صورت گرفته مطالعه می‌کند و سعی می‌کند که تمام و قایع مربوطه را با تفسیر مرتبه این جریان امتراج دهد. بقول فرید موروفلنگ «مرء رخ به شرح حیات بشریت» و «امترقی و نکامل تدریجی او بحیث یک وجود اجتماعی» علاقه‌مند است. البته مورخین در جنبش‌های بزرگ اجتماعی شباهت‌های مخصوص را کشف کرده‌اند. آنها در ظهور مسیحیت، اسلام و مورمونیزم (۱) شباهت‌هایی را بازیافت نموده‌اند و در انقلابات امریکا، فرانسه و روسیه عناصر مشترک زیادی یافته‌اند. یک نفر مرء رخ ممکن است باساس علم مختص بخودش گاهی جامعه شناس گردیده سعی نماید که بعضی از وقایع تاریخی را تحت فور مولی درآرد. اما چیز یکه بیشتر مور دعلاقه مورخ، بحیث تاریخ ذویس است و تاریخ را رشته مخصوصی از دانش ثابت می‌کند همانا جنبه‌های مخصوص جنبش‌های اجتماعی و انقلابات است. وقتیکه بیخواهیم ظهور اسلام را از نظر تاریخ مورد مطالعه قرار دهیم اولتر از همه بیخواهیم بدانیم که این دین چگونه بعیدان آمد؛ ظهور آن با مسیحیت و جنبش‌های دیگر چه فرق دارد و چرا این فرق بین آمده و نیز بیخواهیم جنبه‌های مختص آنرا در شرایط زمان و مکان آن بدانیم علاوه بر آن می‌کوشیم عوامل مختلفی را تشخیص دهیم که بنا بر تصادفات تاریخی بعو فقیت این جنبش افزوده و خط سیر مخصوص این دین را تعیین کرده است اما درین بحث بحیث مورخین به «قانون کلی جنبش‌های مذهبی» علاقه مخصوص نداریم البته هر واقعه هر تصادف یا اتفاق و هر عمل انسان که منحصر بشیخ است، مورد علاقه مورخ نیست بلکه زنفو ریکرت Rickert بکنفر و قتنی «شخصیت تاریخی» می‌شود که «دارای بعضی ارزش‌های بخصوصی باشد» یعنی اگر اعمال او در سیر عمومی از کشاف جامعه، بهم بوده و از تباطی با آن رسانید شخصیت تاریخی باشد آنچه که

(۱) فرقه مذهبی است که بسال ۱۸۳۰ در امریکا بوسیله جوزف سم تأسیس شد پیر و آن در یکوقت می‌تواند بیشتر از یک زن داشته باشد از همین سبب مورمون گاهی بمعنی شخصیکه زنهای متعدد دارد آمده.

در مور دشخُص صدق میکند در مورد و قایع و حوادث تاریخی فیز صدق خواهد کرد چه همه آنها با ثبت و قایع حیات جامعه بشری را بسط نزدیکی دارد.

وظیفه مورخ هم انتخابی *selective* است و هم ترکیبی *synthetic* از یکطرف باید شواهد را جمع و ارزش آنها را تعیین نماید. باید بکوشید حقایق مربوطه را کشف کند و هیچ وقت به یک قسمت شواهد قانع نشود از طرف دیگر باید حقایق را تفسیر ننماید و آنرا بصورت پذیر کار عمل و تعامل ساخته شرح و قایع را روی آن اساسی بگذارد.

پس از کشف مأخذ تازه-ابنیه تاریخی، کتبیه‌ها، استناد، راپورهای معاصر و امثال آن موء رخ باید که اصالات و اندازه اعتبار آنرا تشییت کند. درین کار ممکن است از علوم معاونه دیگر چون علم ترتیب تاریخ، حفريات، علم کتبیه خوانی، علم خطوط قدیمه، لیکسوگرافی (یک نوع خطی است که حروف آن نماینده یک کلمه است) و دپلوماسی کمک بگیرد. با اثر آزمایش‌های دقیقی که تازه بکار رفته معلوم گردیده که بعضی از «جعلیات» تامدت زیادی باقی می‌ماند. چه حتی یک سند موثوق نمیتواند برای موء رخ بالضرور مأخذ قابل اعتبار باشد. ممکن است انحراف و تعصب تا اندازه قضاوت موء رخ را منحرف ساخته به مسخ صورت اصلی واقعه منتهی شود. پس موء رخ باید با تقادهای مختلف ظاهري و باطنی مأخذ خویش متسل شود و باید آنها را روشنی حقایق دیگری که بعضی از علوم اختصاصی چون عالم کتبیه خوانی، حفر یافت، تزاد شناسی، جغرافیه، اقتصاد، روحیات و اجتماعیات بدسترس او گذاشته، بررسی کند. مأخذ بالقوه بعضی از شواهد غالباً بمرور زمان از بین میرود و دیگر تجدید آن ناممکن است بنا بر آن ثبت و قایع گذاشته نمیتواند همیشه کامل باشد. باین حساب تاریخ، چنانچه شخص گفته، معی است برای تهیه جواب مهادلاتی که نیم آن از بین رفته و قیکه موء رخ حقایق را جمع کرد باید آنرا تفسیر نموده در یک پیکر مرتبه تأثیف کند گاهی شواهد موجود طرق مختلف تأثیف را ایجاد میکند. موء رخ باید مطمئن ترین فرضیه‌ای را که

جامع تمام حقایق معلوم باشد در تحت قانون در آورده سپس در پرتو این فرضیه شواهد جدید خود را آزمایش کند و مآخذ جدیدی را جستجو کند. منطق قبول یا رد این فرضیه مانند منطق آزمایش فرضیه های زمینه های دیگر علوم باشد؛ معدن الک موء رخ اشکال دیگر دارد. و آن اینستکه باشتباه مناظر و هرایا گرفتار می شود. ماهمیشه عادت داریم راجع باشیا و اشخاص که از نظر خود قضاوت کنیم اما ارزش اشیا و اشخاص که از نظر زمان و مکان از مادو است باشد به معیار شرایط کلتوری خود شان سنجیده شود نه شرایط کلتوری خود ما. مثلاً ^۱ ما نمیتوانیم تاریخ مکسیکوی قدیم را به شرایط کلتوری امریکای قرن بیستم بتوانیم یا نگاهی که خود ما بزندگی داریم به استکس ها نسبت بدهیم حقیقت تاریخی همیشه مربوط به تو صیغه و قایعی است که بیان می کنیم.

مربط باین اشکال اشکال دیگری هم است زیرا انتخاب و تعیین ارزش حقایق با کثر عقاید و اعتقادات رابطه نزدیک داشته بصر رتلا شعری بر قضاوت موء رخ هو غثرو اقع می شود. بسیار امکان دارد موء رخی که شدیداً بگاتولیک اعتقاد دارد و راه رستگاری را خارج از کلیسا نمید او حقایق مربوط به نهضت پروتستان را بطریقی تفسیر خواهد کرد که اصلاً از تفسیر یک پروتستان باعقیده اختلاف دارد. طوری که بد و می یک نهضت جدید و آزادی بشر تلقی می شود برای او لی یک قدم با تاریخ بسوی قهقراء فیوض میدهد چه ملیونها نفر را از بگانه آرزوی شان بحیات ابدی محروم گرده است. همچنان شخصی که بصورت شوری بالاشعری به ریلیز م در هنر عقیده دارد اکسپرشنزم و «ایزم های» مربوط به هنر را رو بانحطاط گذاشته می شمارد، در حالیکه کسیکه به هنر جدید عقیده دارد ریازم را عدم و فقیت در ادرال ماهیت و غایه حقیقی هنر می شمارد.

اگر هر دوی آنها تاریخ هنر را بنویسند باحتمال قوی حقایق موجود را بدو طرز مختلف تعبیر می کند و تاریخ های خود را به معیار های ارزش های مخصوص خود «متقابل» می سازند.

آنچه در مورد تاریخ مذکور و هنر را است بباید در مورد تو اربعه دیگر نیز بدرجه های مختلف صدق خواهد کرد. اگر موئرخ - ادبی است بیشتر اهمیت قوای اقتصادی را تا کید میکند و تاریخ را مجاذله بین طبقات ممتاز و غیر ممتاز می‌شمارد بعبارت دیگر آنرا اقتصاد بین طبقات سرمایه دار و نهی دست ملل می‌شمارد. اگر آید لست است به تصادمات آید یا لوجی اهمیت میدهد هر یکی ازین دونقطه نظر بازش شواهد تاریخی تاثیر داشته و ممکن است در تالیف حقایق موجود موجب میلان موئرخ بیک جانب گردد.

این میلان را باید با تبلیغ و سوء تفسیر حقایق به منظور بدست آوردن نتایج معین مغشوش کرد فرق بین «تبلیغ» و «نمایل غیرمفید» البته نسبی است اما بسیار مهم است آفا قیمت تاریخ نویسی با آنها مربوط است.

تصور آفا قیمت مطابق با حتمال قوی در عمل حقیقی ممکن الحصول نیست. زیرا تنها حقایق مختلف را موئرخ تحت تدقیق میگرد و انتخاب بذات خود تعیین ارزش میباشد اما اگر تمام حدیثات قبلی او در مورد تعیین ارزش معلوم باشد در تشخیص میلان مخصوص او یا اعتراض به فهم اثر او، اشکالی نداریم. در آن حال شاید بخاطر آورده که حوادث عالم ظاهری از روی فاصله شاید بشرایط هندسه اقلیدس و یا غیرآن تالیف گردد. اما این حقایق ابدآ نمیتوانند بدون نقشه موتبسی که از نظر منطق مقدم تراز تالیف است، بصورت آفاقی تالیف گردد.

افق نگاهی که از نتیجه مطالعه در علم درجه تالیف گردد. افق نگاهی که از نظر فویسی موثر است بنابران وقتی آدم سمت «ثروت ملل» را نشر کرد، تاریخ نویسی شدید^۲ زیر تاثیر دکتورین او قرار گرفت. محرکات اقتصادی و تعامل قوای اقتصادی رهنمای مفید برای تالیف و قایع شد. افکار سیاسی مانند افکار یکه در انقلاب کبر فرانسه خلاصه شده بود بطرز افاده تاریخ تاثیر بارزی داشت. دکتورین نشو و ارتقا و همچنان روحیات جدید تأثیر خود را بخشید مخصوصاً روحیات، بینش‌های جدیدی راجع به جنبش‌های اجتماعی، طرز تفکر جامعه و احساسات جامعه بیما بخشید. و به فهم بهتر ضعف و قوت بعضی از حالات روحی مذهبی گردید. بتازگی

و قایع تاریخی در پرتو علم جدید طب موثر قرآنالیف شده است. اینجا مخصوصاً دو کتاب مکلارن *Mac laurine* موسوم به بعد از مرگ *Post mortem* و فانی *Mere mortal* و آثار معروف هانس زنسر بنام موش‌ها، شبشهای محض *Rats, Lice and History* مورد نظر من است. هنوز تازه تراص Bates و مفکوههای جغرافیه نیز بر تألیف و تعیین ارزش تاریخ تأثیر خود را بخشدیده است. بعد از دیگر تاریخ میتوانند از نقاط نظر مختلف نوشته شود. همچنانکه تاریخ‌های مخصوص معاملات سیاسی، جنگ و توالی حکومت‌ها و جردداد، تاریخ‌های فلسفه، ساینس، تکنالوژی، هنر، ادبیات، موسیقی و تاریخ‌های دیگر مانند تاریخ رسوایع‌ادات و موسسات اجتماعی نیز میتوانند وجود داشته باشد. اما غایه تاریخ جدید تالیف تمام جنبه‌های فعالیت بشر و مفکوره ترقی اجتماعی میباشد. معاذ لک، موئرخ بحیث موئرخ حقیقی، مسائلی را که بر بوط به معنی ذهایی تاریخ است، به علم ما و ازی طبیعت و اگذار میشود. زیرا جوابهای آنها - خواه این باشد که تاریخ «الهام ذاتی علت است» و خواه «تجلى موقت آزادی است» و خواه چیزی دیگر از ساحه افق‌نگاه دمیتود و لوچی موئرخ بیرون است موئرخ اگر این چیز‌ها را بسی‌عنی تصور کند بنظر من حق بجانب است.

از نظر *Epistemology* (تیوری علم) وظیفه موئرخ، مانند هر ساینس دان تالیف تجربه شخص اول است. واقعه گذشته بحیث گذشته نمیتواند مستقیماً مشاهده یا تحلیل شود. حقایق موجود در نزد موئرخ همیشه و در همه حال فهرست تجربی است که تازه از آنها اطلاع یافته. این فهرست را موئرخ تألیف کرده بقید زمان در می‌آرد و چون در قید زمان درآورده از روی آن و قایع مرتبط را استخراج میکند، همچنانکه مفهوم طبیعت را از تالیف «انفاقی» تجربه بیرون می‌آریم. در حقیقت تالیف تاریخی متمم تالیف اتفاقی است. این تالیف؛ تالیف اخیر الذکر را تکمیل میکند و در ضیحاتی برای حقایق و شرایطی تهیه می‌بیند که بصورت دیگر قابل توضیح نیست معلومات تاریخی بهمان اندازه نتیجه تالیف

تخیلی است که معلومات علمی در دیگر رشته‌های علم نتیجه قریب تخلی است اسا بیشتر چنین نیست؛ این عمل باندازه زیاد اختیاری نیست و به حدسیات قبلی تابدوین ارتقا داشته و همچه خواهد داشت.

مورخ البته باین قانع نمیشود که کدام واقعه رخداده؛ او میخواهد این راهم بداند که واقعه مذکور چطور و چرا بر قوع پیوسته، کی و چه راباعث شده است؟ یعنی او به فهم و قایع متعلق به مدلیگر و اهمیت آن علاقه مند است. او میخواهد و قایعی را کنار هم بگذارد که با هم رابطه داشته و پیکر کامل تأثیر اور رامی سازد چهار تباط کلید حوادث تاریخی است.

واقعه (۱) و قتی بر اقعه (ب) مر بوط پنداشته می شود که آنها طوری بهم آمیخته
بیامند که ماهیت (ب) بدون مطالعه راهیت (۱) فهمیده نشود. بعباره دیگر، رابطه (۱)
و (ب) در ذات آن دو حادثه موجود است و هر عرض آنها را ارتباط نداده بلکه آن
ارتباط موجود را کشف کرده. پس ارتباط و قایع اساس واقعیت تاریخ را تشکیل
داد، معیار نهایی حقیقت تاریخی می‌آشد.

وقتی مر رخ واقعه مشکل (۱) را در وقایع فرعی قرار میدهد و نشان میدهد که هر واقعه فرعی در ماهیت واقعه (۱) تأثیر دارد بعد درباره واقعه (۱) توضیحات میدهد. از طرف دیگر، وقتی که نشان داد که (۱) بالذات بکدام وقایع ارتباط بهم میرساند گریا از اهمیت (۱) بحث کرده، «ایضاح» و «اهمیت» در تاریخ بر «ارتباط» بسته باقده و قابع معیارهای آفاقی می‌باشد.

اگر ارتقاطر امذاسبت آفاقی بگیریم، آن مناسبت باید در معادلاتی که علوم دیگر برای ایضاح حادثات متعلق بهمداشته باشند، نیز بیان شده باشند؛ زیرا تحت قانون در آوردن رابطه اتفاقی و قایع؛ بدیگر طریق شکل علمی را بخود گرفته نمیتوانند. هر عرض، در عمل، باید نسبت باین قانون سازی به چیزهای کمتری قانع باشد. تحلیل ترضیحی او تنها روئوس مطالب متعلق را تعمیم می نماید که شرح کامل واقعه را تهیه نی بلکه پیشنهاد مینماید.

دلایل زیادی برای این کار که چرا چنین است موجود است. در وله اول، و قایع تاریخی بسیار پیچیده است و نمیتواند تحت معادله معین درآورده شود. ممکن نیست که از وجود مقدماتی و فرعی ایکه جریان یک واقعه تاریخی را تعیین میکند معلومات علمی بدست آریم. دراکثر مواقع ارتباط باهمی وقایع بالذات واضح نمیباشد اینجا موئرخ باید از «بصیرت» یا «تخیل» خودکار گیرد. ارزش شراهد را تعیین گزد و به فرضیه هاییکه متهم «حقایق» واقع میشود متوجه شود.

علاوه ناگاهیت تاریخ ذویسی طریقی است که لازم نمیافتد تمام جزئیاتی که جزو واقعه است در نظر گرفته شود. پس چه مقدار از جزئیات برای تأثیف و تدوین یک واقعه معین تاریخی لازم است؟ البته این موضوع به «اندازه» یا «ساحه» آن واقعه منحصر است. این اندازه که برای بحث معین داده شده، هرچه باشد؟ بنویسند خود بار اده موئرخ مربوط است بنابر آن عنده تعیین میشود.

بالاخره، مدارکی را که قاریخ میبخواهد تأثیف کند مشتمل بر حقایقی است که برون جهان طبیعی قرار دارد. متعلمنی روحیات و اجتماعیات عملاً آنرا از دائرة شخصی خود خارج میسازند که آن عبارت از حقایق مربوط به علائق و ناآوانی ها و مقاصد و محرکات شخصی بشر میباشد. انحراف مخصوص. دهشت یا جنون بیماری آنی یا مرگ، ملاقات تصادفی دونا آشناه هوس یک زن یامرد، لذت یک لحظه زودگذر، اینها گاهی مسیر تاریخ را تغیر داده اند. اما بزرگترین عامل اتفاقی تاریخ عبارت از شخصیت های «آنی» و «اشخاص بزرگ» است، که بنا بر حادث مساعد میتوانند ذکاو تهاو استعداد های خود را بکار اندازنند و بعض از علل و آیدیال هارا تا اندازه بیش بینند که همه چیز را تحت الشعاع گرفته خود روح آن «علت» یا «آیدیال» شوند. موئرخین ظهر این شخصیت هارا بحیث حقیقتی قبول کرده اند که با شرح و بیان مخالف بوده طرز تعبیر اتفاقی و سرسی و قایع تاریخی را قبول ندارد.

حتی اگر میسر می بود که تمام وقایع تاریخی را تحت معادلات علمی درآورده بصورت اتفاقی شرح می کرد، نقطه نظر تاریخ، بالضرور بسی تکلف می ماند، زیرا معادلات تنها و قنی بیان می کند که در مورد حالات مقدماتی که معنا تعیین گردیده، استعمال

شوند، و همیز تاریخ ضرور همیشه یکدسته شرایط استثنائی و غیر مکرر را بین می‌آرد اگر و قایع تحت شرایط معادلات اختصاصی یا قوانین عمومی دیگر شرح شود خاصیت‌های بسیار مانند بودن آن دست ناخورده می‌ماند.

تحت عنوان «قرآنیں تعمیم شدہ» میتوانیم بگوییم «تعمیمات داینمیک» تاریخی و بلن Thorstein veblen که در تیوری انسکاف کلتوئی یا تیوری نتیجه متراپد آورده و تعبیر پیرن Pirenne مثال خوبی است برای تعبیر تاریخ سرمهایه داری پیرن می‌گوید:

هر طبق سرمایدار بار وحیه متراقی و مبدع بسکار افقيده بمرور زمان و قله که به هدفهای منظو رسید روحیه ابداعی آن دوباره از بین می‌ورد. و بطور کلی محافظه کار می‌شود.

فعالیت‌های آن بواسطه رسوم، عادات و قانون حدیثی تنظیم می‌گردد. احمد سرمایه داران ساقی می‌خواهند منافع ارشی خود را حفاظت کنند، باهر حکومتی که او ضایع فعلی را محافظه می‌کنند همکاری و باهر جنبش که او ضایع موجوده را برهم میزند مخالفت می‌نمایند. و قدری که این نوع جنبش مخرب بینان آید نسل جدید سرمایه دار از دولت خواهش می‌کند: مرتبه ای را که فامیل‌های خود را با آن ارتقا داده اند بر سمت بشناسد، بواسطه تغیر دادن وضع شان از یک «گروپ اجتماعی» بیک طبقه ای که قانوناً مدافعت می‌شود، ضروریست تجارتی را پیش ببرند که در ابتدا سرزنش شان را تعیین کرده.

صحت و بطلان تعمیم پیرن موضوع بحث نیست. بحیث یک «تعمیم داینمیک» بلاشبه یک «تیوری انسکاف» است که در پژوهش مشاهدات تاریخی حیثیت فرمول بخود گرفته و بحیث «تیوری» تابع معیار حقیقی ای است که سائر تیوریها تابع آنست چون این تیوری یک «تعمیم داینمیک» یا «قانون رشد و تکامل» است تاریخ بوده نمیتواند، این یک جنبه داینمیک اجتماعی گردیده که جامعه شناس نسبت بعورخ آن مشغول می‌شود. پس مقصود مراجعت باینکه تاریخ مشتمل بر نقطه نظری است که از نظر اصول باعلوم اجتماعی و طبیعی فرق دارد. هر جا که آزمایش کنیم تصدیق می‌گردد.

مترجم میرحسین شاه

(۱۱)

از قاریغ هنر ، تألیف جوزف پیجون

مترجم: نگهت

ذقاشمی ایتالیا در قرن شانزدهم

لیوناردو وشا گردانش . لویی ، سودوما . رافایل . سیگنوریلی . -
نقاشهای میکلانژ لو . اندرادیل سارتو . کوریجیو .

لیوناردو وشا گردان وی :

نقاشان ایتالیای مرکزی ، هنر نقاشی را در ثلث اخیر قرن پانزدهم با وج ترقی
رسانیده بودند . مقتضیات زمان برای ظهور نابغه های بزرگ مناسب بود و ما این
نقاشان را نه تنها از جهت شدت احساس و بصیرت روحانی آنان مستایش میکنیم ،
چنان که در وجود جیوتو بحد کمال دیده میشود ؛ بلکه از این نظر نیز سر اوار
تحسین و آفرینش که کارهای هنری شان همانسان که در هنر کلامیک یونان و روم
مشاهده میشود ؛ در هر مورد کامل و بینهقص است .

بزرگترین شخصیت این دوره جدید نقاشی ایتالیا ، هنوز در راه تکمیل فنی
هنر خویش با اخلاصی خستگی ناپذیر رنج می برد . در دهکده ای وینسی نزدیک
فلورانس بسال ۱۴۵۲ بجهان آمد . پدرش مامور ثبت اسناد قصبه و مادرش
دختری روستایی بود . لیوناردو کوچک و معحروم از عطوفت و پرورش مادر ،
زیر نظر پدر بزرگ شد . اندیشه‌ی تجسس و حالت تفکر آمیزش تاحدی نتیجه‌ی
طرز پرورش اوست . او کودکی پیشرس بود که نیروی ذهنی و شدت تخيیلی انسکار
ناپذیر داشت .

« نیز وی فرق الـعاده و مهارت مخصوص و شــگفتی آوری در وجود وی
ممکن بود . » پدرش در ابتدا برای اورشته‌ی ادبیات را که بعقیده وی لیوناردو
آینده‌ی درخشانی در آن خواهد داشت ؛ در نظر گرفته بود .

پسانقر مو سیقی آموخت و در بدیهه سرایی نفمه استعدا دی قابل ذکر داشت .
بمو سیقی خیلی علا قمند بود و بیشتر نوشته هایش در مدد حوسایش این هنر است .
مو سیقی در نظر او از حیث ارزش صرف پس از نقاشی - مهمترین و برجسته ترین
همه ای هنرها - در درجه ای دوم قرار داشت . هنگامی که در نقاشی لیاقتی مشخص
از و به شاهده رسید ؛ پدرش اور ایمکتب و روچیو فرستاد . لیونار دو مهندسی ممتاز
بود و بمعماری و مجسمه سازی دلچسپی زیاد داشت و گذشتہ از یز ، انجینیر
ودانشمند فزیک و ریاضی نیز بود و نخستین کسی امیت که حفر کانالی را که آب
آرنورا از فلورانس به پیسا بر سازد ، امکان پذیر دانست . اینجاست که بار دیگر نبوغ
در خشنان جهانی و عالم مشمر لی را در وجود لیونار دوی جوان می یابیم که در عصر
خودش حیرت اذکیز بوده است .

اما طرحها و ابتکارات گردن او ، آنسان که حقیقته ؟ سزاوار نبوغ وی بود
از طرف همشهربهای فلورانسی او بدبدهی احترام و تحسین دیده نشده است . دیگر
کو زیمردو میلادی و وجود نداشت که اندیشه های جولان کنندۀی مرد جوانی را که
نبوغش بسرحد کمال رسیده بود ؛ در کنده . بنابران لیونار دوکارهای هنریش
را به لود و دیسکو سفورزا (ایل مورد) دیوک میلان تقدیم کرد .

دیوک میلان که بتازگی کسب اقتدار کرده بود شخصی خرد خواه و پرادعا بود
و میل داشت بصفت حامی و مشوق هنرها شناخته شود . نامه‌ی خشنوت آمیز لیونار دو
به لود و یک هنوز بدلستر س ماست که از خلال سطور آن به نبوغ بیمامند نویسنده
اش پسی میمیریم . لیونار دو نوشته است که وی در ساختن پلهای و کشیدن کانالها و انجینیری
نظمی و در کار ماشینهای جنگی مهارتی بزر ادار و در ساحه‌ی هنر نقاشی ، معماری
و بخشوصص پیکر تراشی هیچ کسی نمیتواند با او همچشمی کند . و مهارت و استادی
خود را در مجسمه سازی بیشتر تأکید کرده است ؛ زیرا میدانست که ذکر این
نکته تو جه دیوک را جلب میکند چون دیوک میل داشت که مجسمه‌ی بزرگی
از فرانسکو سفورزا در حال سواری ساخته شود . همان کسی که دو دمان و یسکونتی

و امتفاض کرده بجای آن خانواده‌ی خوشتنرا در میلان بر سر اقتدار آورده بود. لیوفار در این مجسمه‌ی سر اره را طرح کرده در آن نبوغ باعظامت را فریننده‌ی بی که همیشه معیزه‌ی هنرمند بود؛ آشکار است. پیکره‌ی اسپ بیشتر از یک اثر هنری محسن، در نظر وی ارزش داشت و او را بتفکر و تعمق درباره ساختمان و طبیعت این جاذور قشنگ و ظریف و امیداشت. کتابها و یادداشت‌های او از تشریح قسمت‌های مختلف آناتومی اسپ مملوست. او یک مادل زیبا و عظیم الجسم اسپ را از گل رس طرح کرد که هیچگاه در قالب فلز افگنده نشد و چون در ۱۴۹۸ لویی دوازدهم شهر را تسخیر کرد؛ آن مادل نشانه‌ی تیراندازان فرانسوی گردید و پس از پیکره بسکلی از بین برده شد.

دوره‌ی بی که لیوناردو در میلان بسر برده نه تنها زمان مجسمه سازی بود؛ بلکه دوره‌ی طرح آبیاری نوبتی نیز بود. با در نظر گرفتن میلان چنین ماشینی، رساله‌ی بی جنگی و حتی یک ماشین طیار نیز بود. با در نظر گرفتن مطالعاتی دقیق و نکاتی قابل در باب هوانور دی‌نوشته است که میتوان در آن مطالعاتی دو تابلوی بسیار مهم و مشهور او درین دوره بروجور آمد. با وجودی که دو تابلوی بسیار مهم و توجه مخصوصی بنقاشی مبنول داشته باشد. این دو تابلو عبارتست از «دو شیوه صبحره‌ها» و «آخرین غذای شب». از «دو شیوه صبحره‌ها» یک تابلو در مرزیم لور و یکی دیگر در نمایشگاه ملی لندن وجود دارد و معلوم نیست که کدام یک از آن، تابلوی اصلی است. از خلال سعاده‌های متعددی که ازین تابلو بجای مانده است، کوشش‌های فدا کارانه و مخلص‌انه‌ی لیوناردو در هر یک از بخش‌های این تابلو، آشکار است. اینجا نیز پیش از همه چیز، فضای شگفت انگیزی مشاهده می‌شود که با دیگر ابداعات لیوفار دویکسان است. منظره‌ی رومناتیک صبحره‌ها با نور اسرار آمیزی که از عقب می‌تابد، روشن شده است. مریم کودک (عیسی) را «بجان» جوان که فرشته‌ی بی زیاهمر ای اوست نشان میدهد. هنری کوچک با متداده‌ادی در جریان است، صبحره‌ها

با خزه پوشیده است و مشاهده‌ی عشق هنرمند فلور انسی بقلمرو جمادات و طبیعت بیجان خیلی دلچسپ است. چنین بر می‌آید که او در اینجا، در پای آلب با شکوه عمیقاً تحت تاثیر چشم اندازهای پیوسته و مسلسل آن قرار گرفته است.

«در یاچه آلب» و رو دخانه‌های بزرگ لر مبار دی وی را شیفته‌ی خود گردانیده بود؛ نوشته‌ها و باده‌اشتلهای او، ستایش و علاقه‌اش باین مناظر را که نسبت بچشم اندازهای ساده و بسی آرایش تو سکانی خیلی باعظام است؛ منعکس می‌سازد. او در یکجا، طوفانی غدیر ما گواررا و صفت می‌کند. بیشتر او قات دستخوش هیجان‌های گرناگون خویش می‌بود. در رساله‌ی که راجع بنقاشی نوشته است می‌گوید که وی نمیداند این جهان آر استه وزیبار ابیشتر ستایش کند یا چشم بشر را با استعداد بینش آن. بذابرا این ازینکه تعبیر او از آفرینش، صورت عنده و شخصی دارد؛ بمشکل دچار تحریر می‌شویم و اونیز مجرور بوده است اند کی آنرا تغییر بدهد تا که بترا اند تاثیرات خویشن را بروزدهد.

تابلوی دیگری که لیونارد در میلان نقش کرده است، تا بلوی معروف «آخرین غذای شب در خاقانه کلیسای سینت‌مایدا دیل گرازی» است که هیچ یک تابلوی دیگر بقدر آن کاپی و گراور نشده است. این تابلو مشهور ترین اثر هنری جهان در همه ادوار بوده است. هنگامی که بدایه‌ی تکمیل رسید، بزرگی بحیث بر جسته‌ترین اثر نبوغ هنری بشر، بدیده‌ی ستایش نگریسته و ارج نهاده شد. فرانسس اول پادشاه فرانسه میل داشت آنرا بکشود و شیرینی کار ممکن نبود از آن صرف نظر کرد زیرا بایست دیواری را که تابلو در آن نقاشی شده بود نیز نقل میداد. با گراورها و پسانتر لیتوگرافهای رنگی که ازین نقش دیواری میلان پدید آمد؛ بهمراه طبقات اجتماع از زیبایی آن بهره‌ی می‌رسیده است. تنها بعضی از تابلوی‌های مریم اثر رافائل میتوانند با تابلوی بسیار معروف «آخرین غذای شب» برابری کند. مابقداری با آن آشناستیم که شاید کمال آن را بچشم نتوانیم درک کرد. باتمام سادگی و طبیعتی بودن، گمان می‌رود که محصول ساعتی فوق العاده

است، با اثر الهامی بوجود آمده، بدون تلاش و کوشش بانیر وی سحر آسا نقش شده است؛ حال آنکه مامیدا فیلم لیوناردو چگونه با آهستگی آنرا بحد کمال رسانده است. سر کرده ای رهبانان، از ساعات متواالی که این هنر مندبه تنهائی در مالوں بزرگ خانقه بدون پیشرفت آشکاری، میگذراند دچار تعجب می شد باندیلوی داستان نویس نیز معلومات با ارزشی در باب پدیدآمدن این اثر معروف بمن میدهد: «بعض او قات لیوناردو سه یا چهار روز بدون اینکه قلم موی بدنست گیرد باز و هارا در یکدیگر حلقه کرده متفکر آن بقابل خیره میشد گویی کار خود دش را انتقاد میکند... در بعض روزها بوقت چاشت، آنگاه که بازتر گرمهی-چ کسی در کوچه های میلان دیده نمیشد، او را میدیدم که از کاستیلو از کرتاهترین راه بچابکی بسری کلیساي دیل گرازی میرو دنایا گربتو از دو سه قلم بر تابلوی (آخرین خذای شب) بکشد و بعد فورآ به کاستیلو بر میگردد - همان محلی که روی مجسمه اسپ کار میکرد».

سکچ های لیوناردو روشن کار اورا بیان میکند؛ نخست تصویر عیسی را جدای حوار بون دیگر در جلو میز قرار داده است همانسان که اندر یادل کاستگنو در فلورانس این کار را کرده بود. پس از چنان بنظرش رسیده بود که این تصویر بتنهایی وحدت و هماهنگی مو ضوع را برهم میزند و آنگاه حوار بون را در دو گروه شش نفری به مردم کنار مسیح قرار داد. عیسی در میانه، اندکی سرش را بجلو خم کرده است؛ گویی کسی را که میخواست اورا فریب دهد، عفو میکند. و اسارت میگوید همین تصویر عیسی بود که تکمیل آن اثر را بتأخیر افکند و در واقع نقاش هرگز آنرا به پایان نرساند «او در ذهن خویش صورتی دارای زیبایی و لطف و وقار آسمانی که مناسب تجسم (جمال کل) باشد نیافت. سواد (سکچ) ظریف و کم رنگی که اکنون در بیبلیو تیکا امیر و میانا است؛ مربوط بعهد جوانی مسیح است. این سکچ حتی بیشتر از خود تصویر شدت احساس و تأثیر را نشان میدهد؛ و در آن سر حضرت عیسی غرق نور است، زیرا لیوناردو با چیره دستی تمام در عقب،

سه پنجه قرار داده است که مرکزی آن مستقیماً در عقب سر حضرت مسیح گذاشته شده است. درین تصویر کاملاً طبیعی، توجه بینده بتفصیل‌های روشنی که صورت عیسی مسیح قرار دارد جلب می‌شود. بدوقنار او حواریون که بطرزی زندگانی بار وح نفشن شده اند؛ در باب سخنان و اظهارات او بحث می‌کنند. سالون بطوری ساده باپینل های بزرگی که بدبوار نقش شده ترین شده است و بیش از میز سفید در ازی که بصورت افقی در جلو قرار دارد چیزی دیگری بچشم نمی‌خورد و بسا دگی آثار فرانجیکو از دور یا دل کاستگنو در فلور انس، بسیار شبیه است. پس مشاهده می‌شود که کمال این تابلو با اثر مراعات جزئیات متعددی است که در مجسمه های یونان دیده می‌شود.

بعد از آنکه لودو و یکرایل مور و بادست فرانسویان اسیر شد، لیون ناردو بولایت خویش برگشت و در تابلوی دیگری درین آوان بوجرد آورد. واساری ازین تابلوها ستایشی در خود آنها بعمل آورده است. هر دو تابلو اگر نون در موزه لیور می‌باشد. یکی تصویر حضرت مریم و عیسی کوچک همراه سینت آن و دیگری پورتریت معروف مو نالیز است. تابلوی نخستین اثری نفیس و زیباست که با تو جهی زیاد و دقیقی کامل بهر جزء آن، به پایه‌ی تکمیل رسیده است. سکچ اصلی این تابلو، تصویر چهارمی را نیز در بردازد که آن نقشی از سینت جان است و در تابلو آشکار نیست؛ علاوه برین مریم با کره در وضع اصلی نیست و بر زادوان سینت آن نشسته حال آنکه در تابلو بایک حرکت خود بخوبی پیش خم شده است که پیشتر ریالیستیک است. واساری درباره پورتریت له ژویکندا (مو نالیز) چنین مینویسد:

«لیون ناردو پس از شروع پورتریت مو نالیز، خانم زانوبی دل ژویکندا، مدت چهار سال برای تکمیل آن رنج برده و هنوز ناتمام ماند. اکنون این پورتریت در کاخ فردیین بلوی پادشاه فرانسه است.» این سطور بسال ۱۵۴۷ نوشته شده و اساری صرف تو افسته است از روی آنچه ازین تابلو بیاد مردم فلورا نس مانده بود این گونه بیان کند؟



لیوناردو . مونالیزا (لوور)



ایوناردو : سینت آنہ باماریم و کودک
(لوور)



سودوما : جذبه خوشی آمیز سینت کاترین
(کلیسای سن دومینیکو) سینما

بن هرگز از
دیگر که
ملاحتاً بسی
بسی فرازان
دکتر سید
بوقتی
گل اهمت
در غربت ازه
عزمی راکد
بد موقاییز
ازان چهار آ
دراحت ام
بریل ، اح
ای غدم اگه
نیلامش اور
روزنظر او د
کنیشماری کر
نهادنی بهتر
با اخراجی چند
سای ازین تغییر
آرزو امهم آ
دراند گفتش آ
ما غرم قابل
نمایزی رقاب

زیرا خودش هرگز اورا ندیده بود. این تابلو در همان عصر از پرجسته قرین پرتریت هایی بود که هیچگاه در فلورانس دیده نشده بود زیرا واساری ستابیش زیاد و قابل ملاحظه بی ازان میکند. او میگوید که لیونارد و مونالیزا در میدان حلقه‌ی موسیقی فوازان و آواز خوانان قرار میداد تا حالتی مسرت آمیز باودست دهد و وی به آن از سیمای او حالت تأثراً میز خاصی را که غالباً در تصویرها دیده میشود ثبت و نقش کند. این اظهارات نشان میدهد که تبسم مونالیزا در نظر نقاش بزرگترین اهمیت را داشته است؛ با این هم، چنان بر می‌آید تأثیری را که لیونارد و میخواست از موسیقی پدید آید باندازه‌ی بود که آن حالت مژقه و آرام آن حالت معنوی را که در جهان حقیقت و جرد ندارد، همان حالتی را که گمان میرود در سیمای مونالیزا می‌بینیم؛ بر روی او بوجود آرد.

علاوه بر این چهار اثر بزرگ هنری، لیونارد دو اثر ناتمام دیگر نیز دارد: «اظهار علاوه و احترام کاهن» در فلورانس و «سیفت ژروم» در واتیکان. با گذشت سالیان، احساسات آتشین و هیجانهای سوزان هنرآفرین او سر دشده میرفت و سبب عدم اكمال آثار او بیشد. دو سال در روم بسر برد، درینجا نیز اشتباعها و تمایلاً تشن اورا و اداشت که آثار دیگری را آغاز کند اما حد اقل آن تابلوهای مورد نظر او هم بمبیان نیامد. واساری می‌نویسد: «درینجا کارهای غیر عاقلانه‌ی بیشماری کرد و روشهای گوناگون تهیه‌ی روغنها و ورننس هایی را برای نگهداری بهتر آثارش طرح کرد. این تصرف و پیشدمتی کشته، سبب ضمیع و خرابی چندین تصویری گردید که در مراحل بعدی زندگی پدید آورد. بسیاری ازین تغییرات و ابداعاتی که گمان می‌برد هنر نقاشی را از کشاف میدهد، آثار اورا مبهم گردانیده و متضرر ساخته است و در بعض موارد این نقیصه در دوره‌ی زندگیش آشکار شده است. بهنگام بازگشتش به فلورانس، حاکم شهر وی را بقرسیم تابلویی بزرگی که نزاع با میلان را نمایش دهد برگماشت. این موضوع برای رقابت با تابلوی جنگ پیسا که میکلائیلو در نظر داشت بمبیان

کشیده شد؛ و میکلافز لو هرگز آن اثر را با تمام فرساند زیرا از طرف «پاپ» به بولوگنا خواسته شد و لیوناردو، چون تصور میکرد نقاشی بارگش روغنی بهتر از نقاشی بر روی گچ صورت خواهد گرفت؛ دیوار را با مخلوط غلیظی بیالود که به بسیار زودی رنگ آن از بین رفت گویی اصلاً برای سهل انگاری و اهمال بینان آمده بود.

نقاشی هایی که در فلورانس بجا مانده است؛ تو افایی و استعداد لیوناردو را در ترسیم اسپ، نشان میدهد. در یکی از تصاویری که دسته بی از سواران را نشان میدهد که برای بدست آوردن پرچمی می‌جنگند؛ ترسیم خشم و کین گر رهی و دلیری و رادمردی گروه دیگر در دفاع از پرچم سزاوار تحسین و ستایش بزرگی است و ارزش آن بحدی است که پس از دو قرن روبنس آن را کاپی کرد و آن را اثری قابل دقت و مطالعه دانست.

خستگی و رهایی از اندیشه های وهمی و روایی و همچنان رفع کارهای هنری، نیروی فرق العاده مردی را که بقول واساری، میتوانست بادمت خویش نعل اسپی را پیچ و خم بدهد؛ در هم شکست. آخرین تصویر خود او - بصورت مسکوچی که اکنون در کتابخانه تورین است؛ چهره پرچین، ریش آبرو و افشار، پیشانی فراخ و موهای فرو ریخته سر هنرمند توانا را نشان میدهد؛ گویی نقاش بزرگ از خودش می‌پرسد: «آه لیوناردو! چقدر رفع برده ای». طوری که در واقع نیز در یکی از نوشته هایش چنین اظهاری کرده است. سالهای اخیر زندگیش، در قلعه کلوکس نزدیک امبوای که شاه فرانسه در اختیارش گذاشته بود؛ سپری شد. شاید و اپسین اثر او تابلوی شکفت انگیزی باشد که فعلاً در لور است و در آن صورت زیبا و شبح مانندی مشاهده میشود که ممکن است سینت جان «غسل تعبد دهنده» یا شخصیتی نیمه موئیث مانند باکوس و یا شاید در حقیقت فرشته بی باشد. بنابرگفته و اسارتی، در میان بازو اند پادشاه که جهت تسلیت دادن هنر و رمتأثر رفته بود؛ جان سپرد. در مدت هفتاد و پنجسال زندگی که با

بزرگترین فعالیتها و تلاشها همراه بود؛ صرف چهار یا پنج اثر کامل از و بازمانده است. آنسان که واساری اظهار میدارد آنچه لیوناردو گفته است پیشتر از آن است که کرده است. باین جهت خدمت حقیقی او بهتر در سالهای بعد، هنگامیکه نوشته هایش انتشار یافت آشکار شد. این نوشه ها که عبارت از آن از ده مجلد بزرگ است؛ و دقیق ترین نکات و مطالعات، آزمایشها و سکچ های هر آنچیزی که دیده بود و هر آنچیزی که بر او تأثیری عمیق وارد کرده بود؛ در آن بکثرت وجود دارد. کاریکاتورها، تصاویر زیبای زنان و مردان و جانوران، طرح های گوناگون، نقشه های عمارت و ماشینها نیز در آن دیده می شود که علاقه اش را بعلم تشریح، هندسه، کان شناسی و علم هیئت نمودار می سازد. همه چیز برای این شخصیت بر جسته بی که در روزگار های باستانی نیز هم تای اورا نمیتوان یافت؛ دلچسپ و دوست داشتنی است. زبانه بی مانند را فایل در لیوناردو داشته است؛ را فایل و میکلانژلو چون فیدیاس و پولیگنوتیس بوده اند؛ اما لیوناردو چیز دیگری بود، چیزی جدید و بیسابقه بود. دقت و کنجکاوی حیرت آور و تمایل و آرزوی خلل ناپذیر او برای دانستن، صرف از تمدنی مرکب و مختلط چون تمدن عصر ما، میتواند بدست آید.

لیوناردو مخصوصاً در میلان، آنجا که مانند فلورانس مکتب نقاشی مهم و معبری وجود نداشت؛ شاگردان زیادی را پرورید که هیچیک از آنان سزاوار استادی وی نبودند. عده بی قلیل، چیزی از نوع او در کردند، در حالی که دیگران بیش از تقلید سبک او و عالمیانه گردانیدن حالات مر وزوابهای آمیز تابلوهای او و کاپی ژست های ظریف نمونه های زنانه وی کاری نکردند. واساری از تسلط و تأثیر یکه شخصیت لیوناردو بر روح و فکر شاگردانش داشت اطلاعاتی بما میدهد. چون هنرمند بزرگ خانواده بی نداشت، علاقه و محبت غیرعادی نسبت بمردان جوانی که شیفتگی نبوغ او میگشند و بدورش گرد می آمدند، احساس میکرد. یکی از آنان، فرانسکو ملزی است که قیم و وارث او شد. دیگری بنابقول

و اساری، اندر یا سالای «جوانی بااظرافت بی نظیر وزیبایی حیرت انگیز بود و دارای موهای مجعد و متموج و سیمایی باقشنگی خاصی که مورد پسند لیوناردو بود.» سلسلی یکی دیگر از شاگردان او بود تصویر مریم را که همان فضای رومانتیک «دوشیزه‌صخره‌ها» را دارد، در اورونقش کرد. از میان این شاگردان، محض سه تن: بولترافیو، سولاریو و لوینی شهرتی کسب کردند. بعضی از اینان، تنها حالت موءقرانه‌ی پورتریت‌های لیوناردو را تقلید کردند، و در تصاویر مریم و نقش‌های عرفانی و اسرارآمیز آنان، حالتی نمودار مهربانی و بردازی و خوشبینی تفوق دارد - اما بشکلی ضعیف. میدونای بولترافیو در نمایشگاه ملی لندن و میدونای سولاریو در لور مثالهای تیپیک کار شاگردان لیوناردوست. تابلویی که در لندن است تصریح بر دو شیوه‌ی لمبارداست - مادری جوان و نیرومند با کودکی قشنگ و بسیار تنوعمند - که با احساس لطیف و رقیق نقاشی شده و در عین زمان هم ساده و هم دقیق است. در تصویر حضرت مریم اثر سولاریو (در لور)، کودکی بشاش و شوخ در آغاز مادر گرفته و مریم بروی او تبسم می‌کند. این یکی از آن تابلوهایی است که شدت و نیروی احساس مادری را منعکس می‌سازد ورنگ آمیزی آن رقت و محبت و حس همدردی مارا بر می‌اذکیزد.

با اینهمه هیچ‌کدام از شاگردان لیوناردو، شهرت و معروفیت لوینی را حاصل نکرد. امکان دارد نام او از نام شهری که زادگاه او و نیز دیگر «غدیر ماگوار» واقع است گرفته شده باشد؛ خودش او و نیوس امضا می‌کرد. فعالیتهای او بیکلی مربوط به لمباردی است. لوینی تصاویر بیشماری از مریم نقاشی کرده است که از همه‌ی آن حالت پرهیزگاری و تقوی نمودار است و در نظر هنردوستان عصر ما قدر و ارزشی بزرگ و عالی دارد. در بعضی ازین تصاویر، بهر دو کنار مریم با گره، قدیسه‌یی قرار دارد که سیمای سعادتمند و مبارک شان در حالت دعا در همه تابلوها بکسان است. (ناتمام)



لو پنی: انتقال جسد سینت کاترین (نمایشگاه بریرا) میلان.



سو دوما: شهادت سینت سباستیان (نمایشگاه پتی) فلورانس.

جتنی

نام ای با صور

بازدید، بنا کر

برآذوی صاف

برآذل جنگ

برآذام با هنر

برآذان که به

برآذالم خفند

برآذای گشتو

برآهم علم اجتن

برآمی رانجینی

برآلبس های

برآبارو شها

برآسرد

برآآمنه مس

برآوزرسی

برآامتان

برآلوچی مذ

برآذلچی

برآگردانه اس

نویسنده: فلورین زنانیک

(۲۱)

مترجم «زهما»

علم اجتماع و تئوری دانش

علم اجتماع (یاسوسیو لو جی) هنوز در عنوان جوانی بوده و تمایلی بسوی امپریالیسم دارد. نیا کانش تمام جهان ثقافه و فرهنگ را ازان خود میدانست و درباریان و فاداروی عی بليغ بخراج ميدادند تا ادعايش را برگرسی عمل نشانند و پرچم اقتدار و صلاحیتش را برمناره های جهان اقتصاد، تکنالوژی، لسان، ادبیات، هنر، مذهب و عالم باهتزار درآورند. اين اقدامها نه تنها با حقوق ساینس ها تصادم نمود بلکه بار و حیات که بر سرحدات علم اجتماع تعجاو ز کرده بود است و گریبان شد اين مجادله و تصادم عقیم و بسی ثمر نمانده باعث بوجود آوردن مسائل جدید گردیده است برای گشودن عقده ها روش های فوینی تجربه شد. از طرف دیگر ياز بسامسایل مهم علم اجتماع هنوز اغماض و چشم پوشی گردیده و یا اینکه بصورت فادرستی بررسی و تحقیق گردیده است. برقراری و تأسیس روابط دوستانه در سرحدات ساینس های مخصوص اقدام بسیار است و معقول است لیکن بهتر آنست که هر ساینس بار و شهای مخصوصی که در دسترس دارد سرزمهین خود را شاداب و آبادان سازد.

مادرینجا با آن دسته مسائل سرحدی که اخیراً زیر عذران بر جسته (سوسیو لو حی دانش) مطالعه و بررسی میگردد، سروکار داریم این عنوان بزرگ (سوسیو لو جی دانش) را میتوان با اطمینان کامل بسی عنوان کوچک تقسیم کرد که عبارت است از: سوسیو لو جی مذهب، سوسیو لو جی هنر و سوسیو لو جی لسان.

قاریخ علاقه و دلچسپی باین مسائل از روزی شروع میشود که مدرسه فکری علم اجتماع آغاز یافته است.

مفکوره اساسی قانون «سه حالت» معروف او کوست کنت این بود که بین انواع مخصوص فلسفه یا بطور عمومی علم (دینی ، متأفی‌یکی - تثیتی) و بعضی اقسام ساختمان اجتماعی یک رابطه باهمی و مربوط بهم دیگر وجود دارد . نیم قرن بعد علاوه‌اند و دوستداران علم اجتماع فرانسوی تمام افکار شانرا در اطراف نظریات دور کهایم (Durkheim) تمرکز داده درباره منشاء اجتماعی اشکال اساسی تجارت و طرز تفکر انسان یک سلسله آثار تبعی و تحقیقی نوشته‌مو رداشت گذاشتند . در همین او اخر علماء جرمنی مخصوصاً ماکس شیلر و کارل منهایم - Maxscheler-karl Mannheim) درباره اینکه علم موکول و بسته بشرایط اجتماعی است تحقیقات منظمی نمودند .

اصطلاح «سوسیو لری دانش » چندان در نظر ماخوش آییند نمی‌آید ، زیرا این اصطلاح میرساند که دانش موضوع تحقیقات علم اجتماع می‌باشد .

درین جایاید گفت که ساینس بایک صنف مخصوص سیستم‌ها و عملیه‌ها داخل معامله وداد وستد می‌باشد .

علم اجتماع هم بتاء سی از همین نظر و مفکوره بایک صنف سیستم هائی که بنام « اجتماع » طور مثال « یک دسته اجتماعی » « یک رابطه اجتماعی » یاد می‌شود با عملیه‌هاییکه در داخل وین چنین سیستم هابو قوع می‌پیوندد سروکاردارد . این امر از صفت‌های اختصاصی سیستم‌های اجتماعی است که انسان در ترکیب نسخه‌آن عنصر مهی می‌باشد در صورتیکه سیستم‌های دانش و تیوریها (این اصطلاح را بمفهوم بسیار وسیع و عمومی استعمال کردیم) بصورت واضح و آشکارا سیستم‌های اجتماعی نیست .

سیستم‌های علم لسان بدیعیات ، مذهب ، یاسیستم‌های تکنیکی ، اجتماعی نیست از یکطرف می‌بینیم که شباهت کمی بین جمله مرکب ، شعر ، نقاشی ، قرآنی و موثر وجود دارد و از طرف دیگر یک حزب سیاسی یا روابط و الالین هر کدام یک نظم و نسق داخلی داشته و اجزای گزیننده خود را باهم یکجا در بر می‌گیرد

البته در بین سیستم‌های اجتماعی از یکطرف و سایر سیستم‌های ثقافتی از طرف دیگر روابط محرک و جنبنده یک پهلوئی و یا باهمی وجود دارد درین مقالت بعضی ازین هارا تحقیق و بررسی مینمائیم. لیکن در حین زمان باید بخاطر داشت که همچور و ابطباهی و دو طرفه بین انواع سیستم‌های دیگر هم وجود دارد. اگر موجودیت چنین روایت این حق را برای ماقایل شود که اصطلاح «سوسیولوژی علم» و «سوسیولوژی هنر» را استعمال کنیم بنابر همین حق می‌توانیم اصطلاحات «علم لسان، مذهب»، «هنر مذهبی»، «اقتصاد علم» وغیره را نیز بکار بندیم.

بهر صورت در اینحالازم نمیدانم که در «لحاف بیمار» کلمات خود را اپیچانم بعلت اینکه اصطلاح «سوسیولوژی علم» را همه کس میداند که در قاموس معلومات علم اجتماع مستعمل است یاماهم همین اصطلاح را با استثناء جزئی استعمال میکنیم و آن استثناء اینست که اصطلاح مذکور را باید بهمفهوم «شوری علم اجتماع دانش» گرفت^(۱) و زده در غیر این صورت علم اجتماع خود را ادرگردابی خواهد یافت. زیرا علم اجتماع بحیث شوری دانش و «ساینس‌ساینس‌ها» مجبور خواهد بود که کرکتش را بحیث علم اجتماع تعیین نماید. در حالیکه بحیث علم اجتماع (سوسیولوژی) مجبور بود کرکتش را مصدق «ساینس‌ها» تعیین نماید.

بسیار سوء تفاهم‌ها مرتفع میشد: اگر «ساینس‌ها» تمام معنی کلمه در دسترس میداشتیم، اگر درباره روش‌های مختلف علم بصورت استقرایی بررسی و تحقیقات مینمودیم اگر مطابق روش امپیریکل^(۲) که مشکل کشای بسی مشکلات گذشته و حال گردیده بررسی و تبعیق میکردیم. فلسفه علم منطق و علم متسود از عهد عتیق وجود داشته و همه اینها سهی مینمود ناآن پرنسیپ‌ها و معیار‌های

(۱) این تمايز و فرق را تویستده این مقاله از او را ق طبع ذاشه آقای ادوین اندر سن کمراجع به سوسیولوژی و علم تبعیق نموده گرفته است.

(۲) امپیریکل (*Empirical*) عملی «آزمایشی» مبنی بر آزمایش و عمل ناشی از تجربه، غیر عامی (متترجم)

عمومی را تا سیس نماید که صدق علم و دانش بر آن متکی است. حیات اجتماعی با موسسه‌های فلسفه، عالم منطق و علم متعدد، فلسفه سیاسی و اخلاق نیز توأم وجود داشت.

به صورت یک ساینس، دانش توأم با علم اجتماع و علم انسان جدید سیستم‌های مطالعه و تحقیق خود را در چوکات معیار در نیاورده بلکه در باره تحقیقات شان از روی تجزیه و تحلیل مقایسوی تعیین‌های فرضی می‌نماید.

چندین یکش ساینس در اثر مطالعات تاریخی و تراژادشناسی بوجود آمده است. اکشاف آن ظاهر ایک عملیه بطنی و وظیفه مشکل است. و دشوار است جامعه شناس درین کار پر مشتمل سهیم بگیرند (۱).

برای اینکه سیستم‌های دانش را از نظر قرکیب، ساختمان و رابطه ها، تحقیقات و بررسی آفاقی درستی کرده بتوانیم، حتمی و لابدی است که صفات اختصاصی هر سیستم دانش را مدنظر بگیریم. و بدون در نظر گرفتن صفت ویاصفات اختصاصی مطالعه و بررسی مابرب رسی و تحقیق آفاقی شده نمیتواند جامعه شناسان نمیتواند در باره صحیح و سقیم هیچ‌کدام سیستم دانش قضاوه درست و قطعی نماید. اما خود سیستم صوصیو لوجی میتواند اینچنان قضاوه را بنماید.

جامعه شناس در مرور تحقیقات خود با سیستم دانش بر می‌خورد یعنی در مرور بررسی و تبعانش با گروپها و اشخاصی بر می‌خورد که آن گروپها و اشخاص در کار ساختمان، اکشاف، احیاء، امور دفاع یارا جمع به سیستم هائید که آنها درست میدانند تبلیغات میکنند و یا آن سیستم‌ها ثیراکه قادرست میدانند از رد و انتقاد مینماید. در هر مورد و هر قضیه جامعه شناس باید آن معیارها را که افراد و گروپها در علم و دانش تطبیق میدهند، مدنظر داشته باشد.

طرر مثال: جامعه شناس حیات فرهنگی و ثقاوتی مواد مشاهده شده خود را در

(۱) یکی از جالب توجه ترین زحماتیکه در راهه اعمار چندین یک ساینس بصورت دسته جمعی و همکاری باهمی کشیده شده همانا بیست جلد اثری است که توسط موسسه (ساینس پولیند) در و ار سال ۱۹۳۹ - ۱۹۲۰ مورد اثاءه گذاشته شده است.

صورتی میداند که بحیث مشاهدو بینده آنرا فقط از نگاه یک «نماينده بشر خواه» بنگردد. یک جامعه‌شناس وقتی بر موز مشاهدات پس میرد که آنرا امن‌حضره تجارب مستقیم و شخصی خود فرموده بلکه خورد و ریز مشاهدات و تجارب آن اشخاصی را که در جامعه فعال هستند پهلوی هم گذاشته ترکیب نماید (۱) مثلاً رابطه بین بادار و ذرکر را همان‌طور یکه واقعاً وجود دارد بنگردد بدن اینکه تعصّب شخصی خود شان در آن دخیل گردد.

وقتیکه جامعه‌شناس حیاه این دسته مردم را بررسی و تحقیق «ینماید باید همان دانش و علمی را که آنها درست و معرفت میداند، یگانه منبع اقتدار و صلاحیت قلقی کند. جامعه‌شناسان باید در چنین موارد از عینک تصوری خود دانشی را که دیگران معمول و درست میدانند، بنگردد و آنرا قضاؤه کند. وقتیکه جامعه‌شناس در اجتماع و مowe مسارات اجتماعی خیره می‌شود باید آماده برخورد با تئوریها و عقاید زنگ و متنوع باشد.

دسته‌ای علوم تحقیکی را اهمیت میدارد. برخی فریفته علوم دینی یا متأفیزیکی یا تجریبی یا استقرایی و یا تعلیلی یافزیکی یا بشری شده‌اند. عده دیگر دلباخته فزیک طالس، دمکریت یا سنت ترماس گردیده‌اند. برخی از نیوتن، ائیشتین و یا بیالوجی ارسطر و دار وین تعریف و تجدید می‌کند گروهی دلداده روحیات اولاً طون یا طرفدار اذکار افسوس مشروطه پارف می‌باشد اینها همه بقضاؤه خود به دسته‌های فرق‌الذکر می‌دارند نه بقضاؤه جامعه‌شناس. و همین شرایط است که دانش‌همان دسته‌ها را می‌توان می‌سازد و روش زندگی شان را چوکات بندی می‌کند.

لیکن در اینجا یک نکته عطف‌توجه می‌کند. وقتیکه جامعه‌شناس می‌بیند که یک دسته مردم گرویده یک نوع ارزش هستند و دسته دیگر آن ارزش را درمی‌نمایند جامعه‌شناس درینجا چه باید بکند؟ آیا این تصادم اورا وانمیدارد که فصله

یا تصمیمی بگیرد؟ ما برآئیم که وی نباید درین گیر و دار مداخله کند. اگر ما بحیث یک نماینده بشر خواه می‌بینیم که یک دسته مردم یک سیستم دانش را که دسته دیگر پذیرفته و قبول کرده، رد نمینماید.

آن ر دیا قبول متوجه یک شخص امتد نه مترجمه ترکیب و ساخت و بافت و یا صحبت آن سیستمی که وی رد نمی‌کند مثلاً یک عده مردم لسان انگلیسی را دوست ندارد و یا به نقاشی امپریشمترم (۱) دلچسبی نشان نمیدهد. و یا مسلک کالوین (۲) را بد نمی‌بینند.

اما این خوب نماید و نهاد عدم دلچسبی‌ها پیکر مزابای آن سیستم ثقافتی را که دیگران از آن حظ می‌برد جریحه دار نمی‌سازد.

چنین یک ارزش قائل شدن منفی در بساموارد دیگر هادی و رهنما کار ماست طور مثال، می‌بینم دسته مردمی وجود دارد که زبان انگلیسی را دوست ندارد بعلت اینکه آنها زبان انگلیسی را زنگاه معیار فرانسوی قضاوه نمینمایند و غیره..... بیاید تما م عـناصر دانش را از عینک یک بشر خواه صدق بد اینیم. یعنی از زنگاه آنها یک سیستم مزبور را آفاقی میدانند بر هر عنصر دانش بنگریم.

پس چنین عناصر را چطور مشرح و بسط داده میتوانیم؟ جامعه شنا من نمیتواند برای این سوال جوابی تهیه نماید زیرا آنها که به سیستم های متنوع دانش هلاقه و دلچسبی دارند حقیقت را از عینک های مختلفی دیده تعبیر و تعریف نمینمایند آنها، «حقایق»، «اسماء»، «جملات»، «قرارات»، «سمبول های مصنوعی» و «روابط شان مفکرها»، «ارائه ها»، «مشاهدات»، «قضايا»، «عادات»، «عکس العمل» در مقابل محرکها، وغیره تشخیص داده اند. درین جایايد علاوه کرد که تمام این صنف ها شاید بصورت متنوع تعریف شود. پس مفکرها افلاطون از «مفکرده»

۱۵. اصول حفظ تأثیر عمومی یانخستین اثر یک نقاشی یا قطعه اد بی بست می آید به عن اینکه در جزئیات آن وارد شوند.

۱۶. یکی از مذاهب آیین مسیح و بی استعدادی اخلاقی دو لیکه سقوط کرده است.

لاک فرق فاحش دارد. وقتیکه قائل این «حقایق» متنوع را در جامعه می بینیم، زمانیکه اثر این حقایق را در حیات شعری مردم مشاهده می کنیم می بینیم که «حقایق» مزبور بصورت یک شی جاندار حرکت میکند.

بصورت عمومی باید اعتراف کرد. وقتیکه یک دسته مردم یک حقیقت را هرچه باشر بحیث مغایر تفکر خود پذیر فتند. همان حقیقت بر شعور شان قائل کرده مواد تجربه آنها را فراهم میکند. و این مواد خصوصیت هدف موضوع دانش را بدست میدهد. حقیقت بذاته - و حتی تمام سیستم که حقیقت جزء آن میباشد - در تجربه فعال تمام آنها بی وجوه دارد که حقیقت را آفاقی میدانند و نیز در نظر آنها این حقیقت و ارزش آن طوری مینماید که از احساسات و آرزوی های شان آزاد و مستقل است.

این هادر یک سیستم دانش طوری سهم میگیرند که اعضاء و یک لیدر حزبی در یک حزب کار میکند و با اینکه کار فرما و کاریسگران در یک سیستم فابریکه و یا ورکشاپ فعالیت مینماید.

حالا، تحقیقات علم اجتماع بمامینماید که بین دانش و حیات اجتماعی دو نوع را بطره وجود دارد. از طرف دیگر می بینیم که سهم گرفتن انسانها در بعضی سیستم های دانش علی العموم منوط به سهمی شدن در بعض سیستم های اجتماعی بوده اعمال و کردارشان در داخل چوکات اخیر الذکر سرو صورت میگیرد. مثل شخصی را جمع یک موضوع معلوم دارد. بنابر آن می تواند که نظر بینیاقت خود عضو و گروپی گردد و یادرا راس وظیفه ای قرار گرد در صورتیکه شخص نادان فمیتواند چنین یک موقعیتی را بدست آردمرد یکه با فسانه های مذهبی عقیده دارد قایک مرد دیگر که مذهب را از نظر عقل مطالعه میکند، بسیار فرق دارد. انکشاف و عمومیت فزیک و بیالوجی امروزی بصورت بار زتر کیب و ساخته ان بساز گرویهای اجتماعی را متاء ثر ساخته است.

این تاثیر را بطور مستقیم در عقدید عنعنی و یا از راه تطبیقات تکمای لو ج-ی آن ساینس هاسرو صورت گرفته است از طرف دیگر سهم گرفتن اشخاص در بعض سیستم های اجتماعی اکثر تعیین میکند که آنها در چه سیستم دانش و چه طور سهم بگیرند. بعضی گروپهای اجتماعی دوست دارند که اعضای گروپ شان راجع بکدام دکتورین معلومات داشته باشند و یا اینکه مبادی کد ام علم را بدانند اما گروپهایی هم هستند که قطعاً دوست ندارند اعضای گروپ شان راجع بکدام تئوری معلومات داشته باشند. اشخاصیکه متخصص فن هستند باید در شق خرد دانشمند باشند زیرا فهم ایشان از نظر اجتماع خیلی هامفید و مثمر است. و هم در آنجا چندین نوع روشهای سهم گیری در سیستم های دانش وجود دارد. در بعضی موارد فقط همینقدر که یک اندازه فارموما هارا بجا فظه سپارند زیرا در آن فارموله ها دانش را منعکس نموده است در حالیکه در بسا مواقعي دیگر باید تمام تطبیقات سیستم را آموخته باشند. شاید تائید تم-ام پر جنبه ها و تطبیقات عقلی (حقایق) شود و این فکر و اقدام حتی در مورد تیوری خالص صدق مینماید. در بعضی موارد تغیر و تحول جزیی را در باره یک سیستم نمیپذیرند و در مواقعي دیگر دوست دارند سیستمی را انکشاف و تغییر داده ترمیم نمایند و حتی یک سیستم جزید را بنیاد گذارند. مطابقت انفرادی با تقاضا های متذوع اجتماعی که با دانش نسبت دارد توسط روش های مخصوص از قبیل تعلیم و تربیه تشویق و تحریص و اداره و کنترول میسر میگردد. پیروزی و ناکامی این روشهای باستعداد روحی و ودیعه های نهفته آن اشخاصی تعاق دارد که تحت تطبیق روش های مزبور قرار میگیرند. لیکن اینکه چرا اصحابان چنین استعداد های روحی و ودیعه ها در بعضی سیستم های دانش نیک پیشرفت میکنند و در سیستم های دیگر دانش بحال خود باقی میمانند سوالیست که جواب آنرا فقط مطالعه و بررسی در جامعه یی که دارای چنین سیستم هاست تهیه و در دسترس میگذارد.

(ناتمام)

(۲۹)

عبدالزاق (رهبر)

دادیاتو لیسانس

د پښتو د ادبیاتو ملي سېکونډه

د ګډ اتن ناری :

دا اشعار هم د پښتو د اشعار و د اقسامو خیخه یو قسم دی چه دملی ادب په ويش کي رائحي دار از بدلی هغه و خت ويلی کيږي چه دانجوانه خورا تو دا و هغه مد و ره حلقة داتن باز و انجونو سره ګله شی، نواکثر آ دری مصروعی لري لو مری او دو همه مصروع یې لبزخه و رو ويله کيږي مکر دريمه مصروع یې په خورا تو د بزغ ويبل کيږي خلرمه پلازريما هغه دو همه مصروع تکرار او ايسي ددى راز بدل او له او دو همه مصروع لنده او دريمه یې او بزده دی لکه :

گل په قره باغ دی جانانه	جا نان ز مازه د جـا نان يم
گل په قره باغ دی جانانه	دقره باغ دانجوانه عجب آوزادي
گل په قره باغ دی جانانه	که په بازاره خرخوي ورسره څمه

دور و اتن يا داتن د شروع ناری :

دادول اشعار هم د پښتو د ادب په ويش کي یو دول مخصوص اشعار او د پښتو د ادب د اقسامو خیخه یو قسم دی، دا ناری په خررا متانت سره داتن له قطاره پورته کيږي یا په څند ويبل کيږي لو مری مصروع یې دلندي یو په خلاف او زده دی او دو همه یې لنده وي، یوه مخصوص لحن لري چه هغه له ورو ورو ګرزید لو داتن باز او سره مناسبت اشیندی، ددى بدل داولی او دو همي مصروعی قافيه یورا ز مقفى وي او د پاره ددى چه دناري وزن بر ابرشي نولو مری پارت داولی او دو همي مصروع دو هڅله وايی بل داچه لو مری مصري پر دو همه باندی خهدرا او زده رائحي لکه :

تور دی و مسنا نی	او که تور دی و مسنا نی	او... پیکی تور دی
اور بل یې اړولی	اور بل یې اړولی	او... لور په لور دی

دغښتلی او باټر تیبه اتن ناری :

دار از اشعار او ناری هم دېښتو دادب او هموسيقی دا قسامو خخه یو قسم دی داناري
هغه وخت په اتن کی داتن باز انوله خوا شروع کیږي چه د اتن لو مری پارت خه
قد ربدل او تود شی ددی بدلو لو مری مصروع نسبت و دو همی ته خورالنده او دو
همه فرق العاده او زده وي . لکه :

کمکی میر علم جانه	جد ائی را غله لاری دوی شوی
ماول اوردی	او جدا جدا به سره خوو یشتلی زرونه
	اور دی میر عالم - کمکی میر علم جانه
ماول اوردی	او د سپر ود رغله فوجونه
	اور دی میر عالم - کمکی میر علم جانه

په دی دول ادب او اشعار و کی چه دموسيقی یرخه یی خورا مشهوره ده ، شروع په
لنډیو کیږی ، او ورسته ترويلو دنيمي تکی یوه جمله له خلرمه پارتنه ددی بدلاي
را او ره کیږی ، بیاپه دو هم پارت د لنډی بنا کوي ، چه وریل شی بیا یوه جمله له اخیره
رسوی له دی مجموع خخه یورا ز خصوصی ناری جوریزی چه کله په دی
دول اتن کښی او کله ددول دمخه په حال دحرکت کی هم ویل کیږی .

د ګړندی اتن ناری :-

دار از ناری او اشعار هم دېښتو دادب دا قسامو خخه یو قسم دی او داناري هغه وخت
ویل کیږی ، چه اتن خورا تو دشی او ز لمیان سره اوری ، په منځ ددی حال کی
یو خر تنه په ګړندی حرکت مخامنځ پرشا او پر مخ تک کوي او داناري او اشعار وایسی
لحن ددی نار و سیلا بی وی چه هغه ددوی دپر مخ پر خمت ګړندی حرکت او چالا کی
سره خورا بنه مطابقت کولای شي . دار از بدلی هم دلنډ یو خخه جوریزی او لو مری
مصروع تردو همی مصروع لبز خه لنډه وی مګر فرق یسی دادی چه یوه جمله وروسته له
هري نیمي مصروعی و مقام و رب لله کیږی ، همدار از هغه جمله وروسته له ویا و دو همی
مصروعی بیاویله کیږی . په دی حیث دا تر کیب نار و لاره یو عجیب کینیت ورکوي
چه هغه په اروید و اره لری لکه دانمونه : مولادی زیرمه وکه - ولاره یاره .
ز ماله غاری او زیمه کا زه مینه - ولاره یاره .

دخر جنابنیو بدلی :

دابدله چه یور از ملی ادب دی هغه وخت دیوی جمعیت په واسطه ویله کیزی چه هغه تو لی و دولته مخامنخ لخ سرونه ولا روی، دول دروی، دنغمی پیر وی کوی نو یکه یکه دنگیزی او مری لز مصری خه لنده او په تانی ویله کیزی، لاکن دو همه مصروع چه تراو لی او زدی وی، دابالسکل سیلا بی او په خور امستی سره ویله کیزی لکه :

کـه زیارت کـوم نه رارسیزی	لـالـیـهـ گـلـ مـیـ رـاوـرـهـ
یـاـ تـکـهـ زـهـیـمـ یـاـ تـکـانـ دـیـ زـیـارـتـونـهـ	لـالـیـهـ گـلـ مـیـ رـاوـرـهـ

دېلیو و رابابنیو بدلی :-

دار از اشعار هم دملی ادب یوه برخه ده او په خپلو کورکی ویل کیزی، دیر اقسام لری او ور ابانی دقدرت خاوندان دی چه پر لاری کـشـهـ هـمـ زـیـاـتـهـ فـاـصـلـهـ لـرـیـ خـپـلـوـ فـاـ رـوـاـشـعـاـ رـوـتـهـ پـایـبـنـتـ وـرـکـوـیـ .ـ وـخـتـ پـهـ وـخـتـ کـوـلـایـ شـیـ چـهـ دـادـولـ دـلـارـیـ ذـارـیـ بـدـلـیـ کـرـیـ ،ـ یـوـهـ نـارـهـ یـسـیـ دـادـهـ :

خـدـاـیـهـ دـنـیـلـوـ قـدـرـکـمـ شـیـ	وـاـیـشـینـ خـالـیـ دـیـرـشـوـهـ اوـسـ خـپـلـ یـارـنـهـ پـیـژـنـهـ
مـکـرـهـ دـیـرـ مـیـنـهـ لـیـوـنـیـ بـهـ شـیـ مـیـنـهـ	

دابر خه دری قوتی لری چه وزن یی دلنده یوله وزن خخه جلاوی او سره ددی هم په مخصوصی آواز سره دیوی دلی له خواترل کیزی، دری سره مصروعی په متانت او تانی ویلی کیزی او کله کله کوم مست زلمی یوه چیغه هم ور سره کوی ۰

دـسـپـرـ وـرـ رـابـابـنـیـوـ بـدـلـیـ :

دار از اشعار هم دملی ادب یوه برخه تشکیلوی او په خـپـلـ کـورـکـیـ خـورـادـیرـ دولونه لری، په مخصوصی کیف او بـدـلـوـ بـیـلـوـ نـارـوـ وـیـلـیـ کـیـزـیـ .ـ اـمـاـ پـهـ گـرـدوـ نـارـوـ کـیـ سـیـلاـبـیـ کـیـفـیـتـ دـوـ جـهـ دـسـپـرـ وـلـهـ گـرـذـیـ حرـکـتـهـ سـرـهـ بـرـاـبـرـ اوـدـ مـفـهـوـمـ لـهـ روـیـهـ هـمـ لـهـ رـفـتـارـ خـخـهـ حـکـایـتـ کـوـیـ .ـ لوـمـرـیـ پـارـتـ یـیـ یـوـهـ لـنـدـیـ وـیـ ،ـ وـرـوـسـتـهـ یـوـ مـخـصـوـصـیـ فـرـدـ پـرـهـهـ بـانـدـیـ رـاـوـلـیـ ،ـ دـاـوـرـ وـسـتـنـیـ فـرـدـ مـوـزـوـنـ اوـدـ وـارـهـ مـصـرـعـیـ یـیـ پـهـ شـمـیـرـ وـ حـرـوـ فـوـکـیـ سـرـهـ بـرـاـبـرـیـ وـیـ ،ـ یـوـهـ نـارـهـ دـهـنـوـدـاـقـسـامـوـ خـخـهـ دـادـیـ .ـ

دـسـپـرـ وـمـاتـیـ پـهـ غـرـمـهـ وـیـ	دـسـپـرـ وـمـاتـیـ پـهـ غـرـمـهـ وـیـ
---------------------------------------	---------------------------------------

دـتـورـ پـیـکـیـ مـاتـ یـیـ لـهـ خـاـبـنـتـهـ سـرـهـ وـینـهـ	کـلـهـ بـهـ رـاسـیـ پـیـنـتـوـ دـخـیـالـ تـیـپـرـنـهـ
	خـوـانـانـ بـهـیـزـیـ لـکـهـ سـیـلـ پـرـسـمـوـ غـرـونـهـ

د کو چنیانو للو :-

دادول اشعار هم دپښتو په ادب کی مهم رول لو بوي ، دادول اشعار په هره ژبه کی شته او هره ژبه او هر قوم څانته خصوصیات پکنې ستایسی ، پښتو د تور یا لی او فنگیاالی مخوانانو او وګر و ژبه ده هر پښته مورغواری خپل کو چنی دستر ګو تو رشجاعت په احساساتو ژوندي او خوب او ویپس والی یې په مرانه او زړه ور توب تیر کړي ، هغنسی چه موسیقی ، شعر ، ادب به او از اوساز او آواز دانسانانو په احساساتو اغیزه کوي ، د حیواناتو پر شعو راود ژوندانه پر کیفیت باندی تأثیر شنیدی او دیوہ بنه آواز او بهه ترنم او بهه خبر و او غز لو او بدل او خیخه داسی خونداخلي چه بل حالت ورته پیدا کیزی او حتی دغم اوالم حالت یې په خوشحالی او د بیقراری و ضعیت یې په استراحت او آرامی راشی ، للو یو د هغنو هو ژرو شیانو خیخه دی ، نو دپښتو مور خپل کو چنی زوی چه لومړی پلا په خبر و رائخی ، د حماسی جملو په سرود بیدوی او دا بدله چه دپښتو دادب دا قسامو خیخه یو قسم دی تر هغه پوزی په بهه آوازاو هو ژر آهنگ وايی خوبیده شي لکه :

آ للو للو باری مه رائخی غلو بر یالي داسی بیده دی لکه

دلو ګریو بدله :-

دپښتو په ادب کی برسیره پر ملی ، عوامی او علمی ادبیاتو څخنی نور قسم اشعار او ادبیات هم شته او په دی دول ددوی ادبی او شعری حساسیت بهه خر ګندوی او دا بهنکاره کوي چه دا قوم ادب او شعر او روحي هیجانات ڈزو ندون په هر ډېر خیخه کنې لري ، لکه چه دکار او بیکاری دفعه ایت او استراحت په وخت کنې ادب ددوی خیخه لیری نه دی ، یو د هغنو اقسامو خیخه چه ددی قوم په ادبی او شعری رو حیاتو کی لاس لري ، د خینو فعالیتو بدلی دی لکه لو ګو یو بدله ، دا بدله هم خر صی لو ګری دغمو دلو په وخت کی او لی او ناری و رسرو وهی ، ددی بدله شروع هم په دادول مناسبی نکی کیزی چه لومړی وو یلا شوه ، نو بیا نیمه دار از مخصوصه په وزن برابر هم صر عی چه یو پکنې ستایسی وروسته تر هغه بیتا نیمه پا ته نکی وايی چه خلاصه شو و نو بیر ته هغه دلو هم صر عی راغبر ګه کی ، اصل بدله داده .

چه لو او لو رشوه - خواری زور شوه لو ګله دی او دلو نگو لو ګله دی

په بخماو ګو تو به و بزی تو لو مه لو ګله دی او دلو نگو لو ګله دی

جنپیش رو مانند میز هم

-۲-

رسوتو انسست که آتش این پریشانی مو هوم را دامن زند. میلو نهان فرا فکار اورا بحیث نفعخواه آزادی تلقی میدارد. از آن وقت ببعد مردم احساس کرد که استفاده کردن از شخصیت شان یک عمل ناجائز نبوده بلکه یک وظیفه اخلاق است.

بعد از سال ۱۷۶۰ روما نتیکث نهفت نمود چه مقدمات آن برای بار نخست در سال ۱۷۲۶ در انگلستان چید. شده بود. در مارچ همین سال تامسون (Thomson) رساله بنام «زمستان» نشر کرد که موجب شهرت و پیروزی وی گردید. تاچهار دیگر (۱۷۳۰) تمام مواسم را تکمیل کرد. بواسطه اشاعه «افکار شب رو. ادوار دینگ» در سال ۱۷۴۲ پرستش حساسیت وعده کس العمل در برابر اندیشه کچو لیزم (Intellectualism) (۱) بیشتر تشجیع گردید. این و تدھای مجموعه جزوی که در اثر پناه بردن یک شخصیت مشهور، ناسازگار و مایوس بدبینی روزافزون عصر بوجود آمده بود شدیداً فرانسه را زیر تأثیر گرفت که فی الحقیقت توسط کارگذاری و لیتر بفرانسه معرفی گردید. تو ماس گری به پیروی از مرتبه مشهور ۱۷۵۱ شعری میسازد که هم از لحاظ اسلوب و هم از هیث پیرایه دارای عین

(۱) در فلسفه، فرضیه هایی است که با این آنها عقل مغایر جنبه های موثر وارادی آگاهی است.

طور مثال، این فرضیه هاشامل دکتورین معرفت هر برتر میباشد که مطابق دکتورین مذکور برای ایصال دماغ باید تجارب قابل فهم بکار برد شود. نظریت تاریخی احسام و عقل اصطلاح انتلکچو لیزم را بفرضیه هایی میدهد که ماهیت غایی و اقیمت را یا در تفکر و یا در برخان جستجو مینمایند. بعضی ها واقعیت را بشکل رو ابط عقلاً نی درآورده. انتلکچو لیزم در زیبایی شناسی یا باید یعیات، با فکاری اهمیت میدهد که عوامل بر جسته زیبا تلقی میشوند. نظریات فلسفی امروزی، حتی از انتلکچو لیزم چند سال قبل مجزاً گردیده و برگ من بزرگترین شخصیت است که به مخالفت انتلکچو لیزم قد علم نمود. (مترجم)

همان حساسیت میباشد کرلنز (Collins) که قصاید او قبل از سال ۱۷۵۶ ظهور کرد و بود نیز همان آهنگ را نواخت.

در سال ۱۷۵۰ علم برادران مکتب مرثیه سرا بی ادبیات انگلستان بیش از پیش برای «بازگشت به طبیعت» ابراز تغیر در برابر قواعد فاقد ابتکار کلاسیک تمایل بیارقه‌ها و غبار ازدوا، اخگرها و موسسه خودخواهی، زینه را مساعد گردانیده بود. این احساسات جدید بزودی بفرادسه منتقل گردید زیرا در ان موقع بادبیات انگلیسی در آنجا دلچسپی زیاد نشان داده می‌شد. بنا بر آن، حساسیت قبل از روسو بوجود آمده بود. روسو که بتمام معنی یک نامه نگار بود این حقیقت را درک کرد که مردم نسبت با احساس دلچسپی بیشتر به حساسیت نشان میدهند. خواست که با آنها بفهمه‌اند که آنها در حقیقت از یک عمل شر افتمندانه اغماض مینمایند.

روسو باین هم اکتفا ننموده خواست با آنها حالی سازد که احساسات نظر با فکار بیشتر اهمیت دارد. روسو استعداد را از اقتدار برانداخت چنانچه جمعیتی که از وی پیروی میکرد صد سال عمر نمود. چون روسو درین راه افراط نمود؛ اختلالاتی بمیدان آمد، با آنهم ازین عمل سود زیادی گرفته شد که عبارت از حاکمیت شخصیت بود.

روسر این عقیده را مقداول ساخت که فرد از جمعیت خود مجزا و در حقیقت مخالف آن است. این عقیده «رقابت شخصیت» را بمبیان آورد. این عقیده خود را در دو میلان توضیح کرد: یکی میل برانداختن جامعه موجوده و دیگری میل فرار از جامعه موجوده. میلان اول بواسطه عنصر تمرد بر شدت جنبش رومانتیک افزود و میلان دومی با اثر افزوا یافرار این جنبش را فرم تر ساخت. همین عنصر دوم است که در رومانتیک ارزش بیشتر دارد چه همین عنصر حساسیت، ازدوا، پرستش قوای مافوق طبیعی، دلچسپی به تمدن‌های دور و بیگانه، احساسات قند در چیزهای موهم و آثار «وحشی نجیب» و

«قهرمان شریر» و احیای غزل پسندی و تفسیر طبیعت ذریعه غزل، را بوجود آورد. فرار از جامعه، در مرحله دوم، شکل دینگری بخود تکررت که باسas آن از تمدن‌های موجوده به تمدن‌های مبهم و خیره گذشته پناه بردن بود. این میلان در انگلستان نیز بوجود آمد و در آنجا یک پریشانی غیر قابل فهمی را بنام او سیانیزم (Ossianism) (۱) به آن افزود.

(۱) یک دوره ادبی ادبیات گالیک است که در آن او سیان بحیث پسرفن (Finn) (بمشاهده میرسد) فن و پسرش طوریکه آرتر قهرمان داستانهای دوره آرتی است قهرمان دوره اوستانی یا فنی میباشد. این دوره در کنار دوره رزمی کچولیند که دارای سی قصه رزمی میباشد قرار دارد، چنانچه نظیر آن در سائر ادبیاتها بمشاهده میرسد. در دوره کچولیند قصه‌های جنگی، قصه‌های ماجرا جویی، که راجع به کچولیند بوده مخلوطی از نظم و نثر و بصورت نسخه‌های خطی است که در حدود قرن (۱۲) نگاشته شده. درین قصه‌ها قهرمان واضح بوده در ماجراهای اوقای مافوق طبیعی کمتر دیده میشود ولی در دوره او سیانی قهرمان مبهم بوده در اعمال و فعالیتهای او مبالغه به عمل می‌آید، اشتغال به شکار و عیاشی و شرابخوری ممیزه حیات آنهاست. ناگفته نماند که این دونوع ادبیات سیستی قدیم در سکاتلند بوجود آمده. آنها طوریکه در قهرمان در اماتیکی ممتاز اند در اسلوب ورنگ آمیزی نیز ممتاز اند. قهرمانهای این دو دوره در یک صحته بهم مقابل نشده چنانچه وقتیکه مبارزهای او سیانی بمعركه قدم گذاشت از اندگر از میدان برآمد. این موضوع در مناظرات قرن (۱۸) اهمیت دارد. و بار اول خیال میکفرسن را بخود مشغول نموده وی آنچه را که نشکرد ادعا میکرد که ترجمه گالیک است، که در سال ۱۷۶۰ بنام «قطعات اشعار قدیم» مدون گردید. بعداً در سال ۱۷۶۳ «فنگل» و در سال ۱۷۶۳ «تیمورا» را بخود آورد که بعد ها بنام «اشعار او سیانی» در یک جلد جمع گردید. درین آثار وصف مناظر طبیعی بصورت عالی و تندی کوه و وحشت جهیل صورت گرفته. گذشته ازین که حکایات مذکور نیازمند تفصیل بود ابله، تعبیرات و خیالات اجتماعی قهرمانان ثابت میکرد که ترجمه ادبیات گالیک است. گاهی قهرمانان این دو دوره باهم مخلوط گردیده. میکفرسن در حیات خود، طوریکه ادعا داشت، اشعار ابتکاری بوجود نیاورد. مگر بعد از مرگش نسخه‌های خطی بدست آمد که ادبیات هر دو عصر در آن مخلوط بود که از گالیک اختلاف داشت و با «اشعار او سیانی» شاہت نداشت. مطالعات بسیار تازه واضح ساخته که میکفرسن در مخلوط اشعار قدیم مختار بوده ولی چون برای تأثید ادعای خود نسخه‌های اصلی را جعل کرده اشتباه بزرگی را مرتکب شده

(مترجم)

در سال ۱۷۶۲ میکفرسن اشعار رزمی خود را بنام «فنگل» در شش مجلد نشر کرده ادعا نمود که این اشعار از کالیک او سیان، پسر فنگل، ترجمه شده است مگر طور یکه گمان میرفت کاملاً یک سکه قلب نبوده بلکه یک نوع شیادی بود. یقیناً این اثر او بر انگلستان و اروپا تأثیر زیادی اندانخته طبایع گویته، فاپلیون، هر در، شاتو بریان و جارج سیند را شدیداً متأثر ساخت.

تامس پرسی در سال ۱۷۶۵ اشعار قدیم انگلیسی را نشر کرد که سرو لفسکات از آن الهام گرفت همچنین تو ماس وارتون «اشعار فراموش شده» را گرد آورده در سال ۱۷۸۱ بنام «اشعار انگلیسی» نشر کرد گرچه بین تاریخ وارتون و «سرگذشت شعراء» دکتر جانسون اختلاف زیاد موجود نیست اما اینقدر است که وارتون اساسات کلاسیکی را رد نموده و بیشتر به شعر قصصی اصرار میکرد مگر اصرار جانسون در احساس انکشاپ یافته بود جانسون آخرین نفری است که مفکوره قدیم انتقاد را عرضه داد ولی وارتون او لین شخصی است که انتقاد جدید را معرفی کرد.

این تأثیرات بزودی از انگلستان بار و پا سرایت کرد زیرا ادبیات انگلیسی در آن ایام، نظر با مرور، در اروپا تقدیر می شد حساسیت واوسیا نیزم که هردو در انگلستان پدید آمده اند دو عنصر مهم جنبش ابتدایی رومانتیک میباشد جریان اصلی رومانتیزم در سال ۱۷۸۰ جانب جرمی متفعل گردید. «فوک سانگ» و «بالید» (۱) قدیم را هر در و برگیر زندگان ساختند بعد از آن

(۱) از نظر استعمال ادبی غزل ساده ای را گویند که مبدأ آن معلوم یا مجهول بوده قصه‌ای را بیان کنداز لحاظ استعمال بیقید تر هر نوع غزل حتی تصانیف موسیقی بالید کفته شود بالید از زمان هکس العمل رومانتیک و ملاقه مفترط آفرب سوم و عادات قرون وسطی جلب توجه می‌کند که بصورت شفاهی سرود توده بوده. وقتیکه انسان به ترکیب زیبا طرز ادا و رموز دلکش مبدأ این نوع قطعات در اشعار عوام یاد را اشعار خواص، متوجه گردیده و به تحقیقات پرداخته آنرا در انتا لو جی شرجهان جداده است. در اکثر ممالک مخصوصاً انگلستان، سکاتلند، دنمارک و امریکا یک اندازه زیاد مواد آن فراهم آورده شد. نوع دسته جمعی بالید های نقلی بعد از اختراع فونوگراف و رادیو از رواج افتاد. (بقیه پاورقی در صفحه ۳۷)

می بینیم که بر قواعد ثابتی عکس العمل نشان داده می شود که گویته در «BerLichingen» و شیلر در سال ۱۷۸۱ در «Die Rauber» از ان الهام گرفته بود. بعد ها می بینیم که گویته بعد از سفر ایطالیه در برابر ورقه عکس العمل نشان میدهد و میخواهد در نظر رات محسوس کلاسیک و رومنسیک تدبیلانی وارد آرد و بعد از آثار «Empfindsmakheit» و «تأثیرورتر» او در سال ۱۷۷۴ بمیدان می آید کناره گیری گویته از دکتورین های رومانتسیزم شیلر را متأثر ساخته واز آن بعده در جر منی کمتر اشخاص در رومانتسیزم سهم میگیرد مانند شلیگل «schlegles»، تیک «Tieck»، نروالس «Novalis»، کوتزبیو «Kotzibue»، هافمان «Haffmann»، کرنر، او هلیند «uhland».

(بقیه پاورقی صفحه ۳۶)

سرودها و آهنگهای ملی است که ممالک را از هم تفرقه می کند دنمارک و جزایر برطانیه از بالید غنی بوده بالید های دنمارک بعد از قرن ۱۶ و از انگلستان بعد از قرن ۱۵ میباشد در فرانسه و ایطالیه نسبتاً کمتر میباشد زیرا غزنهای محض سرودهای نقلی را تحت الشاعر گرفته بود سرودهای ملی در جر منی عوض قصصی شکل غزل داشت بالید های اسپانیه بیشتر قصصی و در امانتیکی بود یا سک مقدار زیاد بالید دو روسیه، ممالک بالقاران، یونان و ممالک دیگر جمع گردیده. در انگلیس بالید با «آثار اشعار قدیمی» آغاز می یابد، بالید های زیبا در جر منی سرایت کرد چنانچه هر د در «ندای خلق» خود از آنها متأثر است همچنین اکثر رومانتیک های انگلیس از بالید سازان جر منی متأثر اند سرو ا لتر سکات جمع کننده و مقلد بالید های قدیم دوره نشرنویسی خود را با ترجمه باله بورگیر شروع میکند پرسی و هر د در جمع کردن از و جلو تر رفته جمع کنندگان بزرگ چون جامی سن، مدلول، هاک، بوکان و دیگر ان ازو پیروی کردن چایله متون قیمتداری از بالید های انگلیس بیان گار گذاشت از جمع کنندگان بر جسته سکاند نیویاگر نتوف و الیک میباشد که با چایله مناسبات بین اسلوب بالید را مورد مطالعه قرار دادند بالید اقسام زیاد دارد که مهمترین آن بالید ادبی و تقليدي است که شعر ای بزرگ آثاری زیادی در آن بوجود آورده اند که این نوع گاهی بنام بالید های آرت وز مانی بنام بالید های کلتوری یاد می شوند.

«متر جم»

در اینجا لازم می‌بینم دو عامل مهمی را که در رومانتیک جرمنی ابدکار را بوجرد آورد ایضاح کنم اول ورتیریزم پریشانی و مایوسی را بوجرد آورد و بعد (mal de Sicile) را بحیث تھویر آخرین دررنه (René) و چایلدھور الد مشاهده می‌کنیم دوم ترانسندنتیزم (۱) بود که توسط آن خودخواهی احساساتی روسو بدست کانت در قالب فردیت خواهی ریخته شد بوصیله آن پرستش طبیعت مبهم در نظر به حقیقت و خیال نیچه با وجود خود رسیده بواسطه آن آرت بحیث مظہر خیال حیثیتی را اختیار کرد که طبیعت در سیستم قدیم کلاسیک دارا بود میلان اول شخصیت‌هایی چون کیتس، تنی‌من و ازکشافات فرانسه واواخر قرن نزدیم انگلستان را بوجود آورد میلان دوم رومانتیزم را بمعنی امروزه اش بما معرفی کرد.

ترانسندنتیزم بحیث عامل اساسی رومانتیزم امروزه مرحله دوم را تشکیل می‌دهد ورتیریزم موجبات انتقال افکار را بین روسوشاوریان فراهم‌ساخته بود ولی شاتو بریان بدینی روسورا مختنق و خودخواهی او را زنده نگهداشت. ناتمام

(۱) هارت از ان نوع فلسفه است که فهم را فعالیت ابدکاری میداند برای دانستن مورد استعمال ترانسندنت اعصار سابق؛ لازم است که بعض رکانت مر اجمعه کنیم چه او ترانسندنت و ترانسند را از هم تفرق کرد او اصطلاح ترانسندت را برای افکاری بسکار می‌برد طوری که گمان می‌کرد مدارای حدود تجارب ممکن واقع است از طرف دیگر وی آن عناصری را ترانسندنت میدانست که اجزای اصلی و ضروری تجربه می‌باشد مگر توسط حواس درک شده نمی‌تواند.

نظریات کانت و پیر وانش توسط نگارش‌های کوئریج و کارلایل در انگلستان و امریکا عمومیت و انتشار یافت آنها در نیو انگلند جنبشی را بینان گذاشتند که بنام ترانسندنتیزم نیو انگلند مسمی گردید چایتنگ و امریکن دو شخصیت ممتاز افتتاح این جنبش می‌باشد حیات بشریت دوستی والغای بر دگی مرهون افکار ترانسندنتیست نیوانگلند است. (مت رجم)

(۳۹)

محمد رحیم الهام

زبانهای بیشتر

دوست گرامی باغلی هاله!

از اینکه از بنده خواسته‌اند مقالتی در باز باز بانهای دنیابنگارم از یکسوی خرسند و از سوی دیگر شرمنده هستم. خرسند از آن جهتم که تشویق و فرمایش شامر ابکار و کوشش و امیدار؛ و شرمنده از آن بابت که با اثر کوتاهی فرصت و تقاضای مزید شما آنچه را از من خواستارید ناقص و موافق با مردم شعاع خواهد بود. با وصف آنهم بالغه‌ار عجز و التماس، اینک مقصود شمارا از چند کتابی که در دسترس داشتم فراهم آوردم و متنی هستم که پو ناین بعثت دقیق و عمیق و طویل را بصورت اجمال و بطرز ساده تقدیم می‌کنم خرد نگیرند. (۵)

زبان چه وقت، چگونه و در کجا پدید آمده است؟

درین باب سیخنان گونا گون و عقیده‌های مختلف ابراز شده است. طایفه بی از دانشمندان گویند که مشابد بشر نخستین در کدام ناحیه از کره زمین - که تا کنون آن ناحیه پدرستی معلوم نگردیده است - خلوشده و در آنجا بیکار نوع زبان عمومی و مشترک گپ میزده است. سپس طوایفی از آن ناحیه بر خاسته و بدی - گر جایها مهاجرت کرده و ریشه همان زبان مشترک ابتدایی را نخویشن برده اند بر این طوایف موثرات و عوامل گوناگون محیطی، اقلیمی و اجتماعی اثر کرده و سر انجام زبانهای شان را بمحفوظ تغییر داده و زبانهای گونا گونیکه قسمتی از آنها بدون باقی گذاشتن آثار تحریری از بین رفته و فراموش شده است و دسته‌های دیگر آن‌ها از طی

(۵) ما خذ این مقاله :

1- *The Encyclopaedia Americana Volume 16*

2- *Language by Bloomfield*

3- *An Introduction to Disciplive Linguistics by H. A. Gleason*

4- *Language by Edward Sapir*

5- *Learn your Language Alone by Hall*

6- *The Outline of History by H. G. Wells.*

مر احل مختلف تار و زگار هار سیده اند، بوجود آمده است. گروهی دیگر چنان پندار دکه شاید بشر در نواحی و نقاط مختلف جهان بر جرد آمده و انسانان هر ناحیه از خودزبانی داشته اند که ریشه های اصلی و اولی زبانهای امروزی دنیا محسوب میشوند.

اما از نگاه تاریخ موجودیت چنان یک چیزی که نام زبان مشترک و ابتدایی بشر را بران اطلاق توان کرد بنظر درست نمیماید. زیرا ناکثر از زبان بکه انسان دوره حجر ناتر اشده با آن گفته گو کرده باشد اثری بدست نیامده؛ و حتی موئرخین نمیتوانند گفت که آیا در آن روزگار افراد آدمی میتوانستند باز از این باهم صحبت و گفته گو کنند یا نه. یکانه مأخذی که از آن دوره بازمانده است و قسم آبرچگونگی طرز احساس و شیوه بیان افکار بشر آنوقت روشنی میاندازد یک تعداد نقشها و رسماهای است که از برخی مغارها یکه جایگاه انسانان آن دوره میبوده اند بدست آمده است. داشتمندان میگویند که نقاشی اساساً از اشاره ها و حرکات بوجود آمده است. چنانچه اگر یک پارچه چوب را بدست بگیرید و یک انجام آنرا بدست گرفته بز میین بچسپانید و دست خود را بر سر اشاره یا ایما بجنبانید، مطابق بالشاره و حرکتهای دست تان خطوطی بر روی زمین ترسیم میشود که کنترول شکل آن خطها کاملاً در اختیار شماست. نقاشی نیز به مینگونه یعنی بالشارا تیکه از خود اثری بر جای گذارند آغاز شده است. اگر این حقیقت را در نظر گرفته و با فتوش دور منگ ناتر اشیده منطبق سازیم، میتوانیم بگوییم که چون در آن دوره انسانان نقاشی را قاندازه یسی یاد داشتند، بنابران افکار خود را بیشتر توسط اشارات و علامات حرکتی و جنبشی بیکدیگر میفهمندند.

«کلمه» هایی که انسانان اولی بسکار میبرده اند؛ شاید فریادهای اخطار بدیگران و آوازهای ناشی از هیجانات بوده اند. شاید برخی از اشیای متخلک و مادی نامهایی گذاشته و بسکاری بر دند و در اکثر موارد آوازهای بر امور د تقلید قرار میدادند که از اشیایی که بر آنها نامگذاری کرده بودند صادر می شده است.

پس شاید نخستین زبان انسانی مجموعه کوچکی از اصوات و اسماء بوده باشد
نامهای لغطیکه در آن دوره بسکار میرفته آنقدر رزیاد نبوده، بلکه کامه‌های واحد
با آهنگهای متفاوت برای بیان معانی و مفاهیم مختلف اظهار می‌شده، یعنی نخستین
زبان بشر «یک هجایی» بوده است. چون ذخیره لفظی بشر در آنروزگار
خیلی کم بوده یارای گفتگو و صحبت و توان تفصیل حوادث و وقایع یا افکار خود را
نداشته است، در موارد تو صیف اشیا و وقایع حرکتها و اشاره‌های گوناگون می‌کرد،
چنان‌که میتوان گفت «بجای اینکه تکلم بکند میرقصید». طریقه شمارش
و حساب کردن هم هنوز بوجود نیامده بود و صرف «دو» را با قرار دادن یک‌چیز
در پهلوی یکی دیگر از همان چیز ارائه مینمودند. نمو و انسکاف زبان انسانی،
بدینصورت، با هستگی و تدرج صورت گرفته است. شکلهای گرامی و بیان
معناهای مجرد بسیار پسان - شاید چهار صد یا پانصد نسل قبل - در تاریخ بشر
عرض وجود کرده باشد.

دسته بندی زبانها :- زبانشناسان تا کنون بدریافت تمام مشابهتها و وجوه مشترک تمام انسانه عالم موفق نشده‌اند. در فواید مختلف جهان بساحه‌های پهناور لسانی بر می‌خوردیم که دسته‌های زبانهای آن از لحاظ ریشه کلمه‌ها و روشهای طرز بیان و ساختمان دستوری باهم مشابهت دارند و در برخی از دیگر فواید بساحه‌هایی بر می‌خوردیم که زبانهای آنها از نظر ریشه کلمات و ترتیبات گر امری بکلی از هم متفاوتند. محققان زبان انسانی را که باهم شباهت داشته و از ریشه‌های واحد و مشترک جدالشده باشند بنام «یک دسته زبان» (*Alanguage Family*) یاد می‌کنند.

دانشمندان زبانهای جهان را روی پنجم فنده بسته های متفاوت ذیل تقسیم کرده اند :

۱- دسته زبانهای آریایی یا هندواروپایی.

۲- دسته زبانهای سامی
۳- دسته زبانهای حامی

۴- دسته زبانهای تورانی یا اورال - القایی

۵- دسته زبانهای چینی یا زبانهای یک هجایی

این دسته‌ها، هر کدام دارای شعبات و شاخه‌های فرعی و لهجه‌های گوناگون بوده و از جانب محققان مختلف نامهای مختلف بخود گرفته اند که ذیلاً اندکی مفصل‌تر بیان می‌شود:

زبانهای هند و اروپایی :- این نام بدسته بی از زبانهای همراه شه اطلاع می‌شود که از نظر ارزش اجتماعی و کثرت شعبات و غنای ادبی هر یک از شعبات مورد دلچسپی و مطالعهء زبان‌دانسان قرار گرفته و اهمیت هر چه بیشتری را برای آن قایل شده‌اند. دامنه این زبانها از آسترالیا و فلات‌پامیر و هند و سلطان و بخشی از نواحی افریقا و سراسر بر اعظم اروپا و از انجاتا امریکا گسترده شده است و گاهی بنام دسته زبانهای آریایی نیز یاد می‌شود.

قرنها پیش - در دوره سنگ تراشیده - یعنی در حدود ۸۰۰۰ سال پیش از امروز، شاید یک شکل ابتدایی زبانی وجود داشته که تمام زبانهای آریایی ازان بوجود آمده است. موهر خان معتقد‌نده که در کدام منطقهء بین اروپای مرکزی و آسیای غربی طوایفی وجود داشته اند که بزبان واحدی گپ میزده و قدرت پیشبرد و منکشف ساختن زبان خود را بهم سانیده‌اند که بنام مردمان آریایی نامیده شده‌اند این مردمان را که از نژاد سفید منسوب از نژاد «نار دیک» بوده‌اند بنام «آریایهای روسی» نیز مشمی کرده‌اند. زبان آریایی توسط همین مردم و در سرزمین پهناوری که در آن رودهای داینوب، نیپر، دان و لگاروان بوده است یعنی منطقه‌ای که شرقاً از جبال اورال تا شمال کسپی می‌رسیده تشكیل یافته است. آریایی‌ها ازین نواحی گذشته به‌اتلا نتیک یا جنوب کسپی نیز رسیده بودند. در آن هنگام اروپا و آسیارا با سفور از هـ ۵-م جدا نمی‌کرد و رویده ازیوب به بحر بزرگی که سرتاسر حوزه ولگارا از جنوب شرق روسیه گرفته تا ترکستان در بر می‌گرفت و بحیره‌های سیاه، کسپی و اورال با آن یکجا بوده شرقاً فرو

میریخت. شاید این بحر به بحر منجمد شمالی نیز راهی داشته باشد و در بین آریایی زبانان و مردمان شمال شرقی آسیا مانع هوئی را ایجاد کرده باشد.

در جنوب این بحر ساحل مسلسلی از بالقانها تا افغانستان امتداد داشت و در شمالش منطقه خند قزاری موجود بود که تا بالتیک میرسید.

بعد ازینکه زبان آریایی درین منطقه وسیع نشوونمایافت، بشعبات و شاخه‌های گوناگون جدا گردید و در نواحی مختلف آسیا و اروپا انتشار یافت و بدین مناسبت بنام دسته زبانهای هند و اروپایی نیز باد می‌شود.

دسته زبانهای آریایی را بدشنبه بزرگ غربی و شرقی تقسیم می‌کنند. شنبه غربی را بفوایه خودش بسه گروپ عمده بنامهای زبانهای ژرمانیک، سلاویک و رمانس که هر گروپ شاخه‌های فرعی زیادی از خود دارد تقسیم کرده‌اند. و دسته شرقی بدگروپ عمده بنام گروپ هندی و گروپ ایرانی (که این اصطلاح صرف اصطلاح علمی بوده و بحدود سیاسی تعلقی ندارد) منقسم گردیده و جمعاً بنام گروپ اندو ایرانی باد می‌شود. این گروپ نیز شاخه‌ها و لهجه‌های بیشمار دیگر دارد.

زبانهای ژرمانیک: متشكل از سه گروپ عمده بنامهای؛ انگلش، فریزین، دج-جرمن و سکاندیناویایی می‌باشد. در گروپ نخستین صرف زبان انگلیسی که تعداد سخنگویانش نسبت بتمام دیگر زبانهای زاده تراست، وزبان فریزی که تعداد نسبتاً قلیلی از مردم در امتداد سواحل ندر لیند و جرمنی با آن گپ میزند، شامل است. شاخه دج-جرمن (هالیندی-جرمنی) متشكل از سه زبان معروف‌تر، بنامهای جرمنی، هالیندی و فلیمش که در اروپا با آن گپ میزند و ادبیات و سیاست دارند. زبانهای هالیندی و جرمنی بتفاوت دیگر جهان نیز انتشار یافته و در نواحی مختلف تکلم می‌شوند. زبان افریسان که یکی از دو زبان رسمی اتحادیه افریقا جنوبی است از زبان هالیندی منشعب گردیده است وزبان ییدی (yiddish) که بالغه‌ای عبرانی نوشته می‌شود اصولاً یکلهجه تکامل یافته جرمنی می‌باشد. (ناتهام)

دختر خینه‌گار

اثر چخوف بزرگترین نویسنده روسی

این سرگذشتی است که در روزگار پیشین رخداده است. او در آن روزها جوانتر و زیباتر بود.

نیکولای پتروویچ کولپکاو، دلداده‌اش، در مسکن دهاتی او از ش دیدن می‌کرد. هرا بسیار گرم و مرطوب بود. چون — کولپکا و بعد از صرف نان چاشت بو تلی از بادهء بد طعم سر کشیده بود احساس ناراحتی و بیحالی مینمود. دلدار و دلداده هر دو افسرده و گرفته بنظر میر سیدند و هر دو انتظار مقدم شب را می‌کشیدند تا در هوای آزاد و سر دآن زنگ افسر دگی از دل بز دایند، ناگهان زنگ در بصدای درآمد، کولپکاو که دستی در آستین داشت از جاجسته با نسگاهی استفهام آمیز سوی پاشا دید.

رقاصه دختر گفت: «شاید نامه رسان و یا کدام رفیقه ام باشد».

کولپکاو باین که رفیقه پاشا و یا نامه رسان اور ابه بیند اهمیتی نمیدارد چون نمیدانست کیست؟ کرتی اش را بر دوش انداخته با طاق دیگر رفت و پاشا طرف در، همینکه پاشا در را باز کرد؛ «بکه خورد»، «زیرا چشم بجای رفیقه یا نامه رسانی بخانم جوان و قشنگی افتاد که لباس زیبا و نفیس در برداشت و از قیافه اش نمودار بود که زن نجیبی است. خانم فاشناس بار نگزه ز هفرانی چنان بشدت نفسک میزد که گفتی به عجله از چندین پلکان بالا شده.

پاشا از خانم فاشناسی پرسید: «چه میخواهید؟ خانم بجای اظهار جواب با طاق درآمد و با نسگاه عجیبی کنج و کذار اطاق را تفتیش کرد. از حرکاتش پدیدار بود که گرفتار تکلیفی است. پیش از آنکه بتواند حواسش را جمع کند و حرف بزند بچوکی ای قرار گرفت. بالاخره چشمانش را که از شدت گردیده بیکش کامنه خون گردیده بود بلند کرد و پرسید.

« آیا شوهرم همین جاست؟ »

دست و پای پاشا از دهشت کرخت و منجمد شد و گفت: « شوهر که؟ در حالیکه خانم ناشناس از هیلهجان میلر زید باز گفت: « شوهر که؟ شوهر من نیسکولای پنرو ویچ کولپکاو! »

« نی خانم من هرگز شوهری را نمی شناسم! »

بعداز چند دقیقه سکوت و خاموشی خانم بار دیگر چشمانش را با دستمال پاک کرد. پاشا یار ای نشستن نداشت و طرف مهمان ناشناس میدید که خیلی دهشت زده و پریشان است. خانم ناشناس با صدای متین و تبسم عجیب گفت « پس میگویی که او اینجا نیست؟ »

« من من نیمدانم که مقصودت چیست؟ »

خانم ناشناس درحالیکه با نیگاه حقارت آمیز سوی پاشا میدید آهسته گفت: توزن هرزه ولاً بالی بلی توزن هرزه هستی، خوب شد، خیلی خوب شد که فرصت پیداشد تمام این حرف هارا راساً بر تبرکویم پاشا از اینکه گونه های گلگونش را مشاطه کاری کرده بود و طره هایش به صلیقه مخصوص پیشانی اش را زینت بخشیده بود شرم همیداشت زیرا همین هابود که هرزه ولاً بالی اش مینمود. پاشا با خود داند یشیدا گربالای سرو مانندی میداشت و خود را مشاطه کاری نمیکرد، ممکن بود معايب اخلاقی خود را پنهان داشته باوی رویه بالمثل میکرد و حتی با کمال جرات برچوکی آنسوی میز قرار میگرفت. خانم ناشناس بار دیگر پرسید: « کجاست شوهرم؟ از اینکه اینجا باشد و یا نباشد فرقی نمیکند فقط میخواهم بتوجه این اش اسازند و تو ما یه این فساد میباشی. »

خانم ناشناس بایکث عالم هیجان از جابر خاسته اینسر و آنسوی اطاق قدم میزد. پاشابدون اینکه از مقصد بوسی برده باشد با تحریر بسویش مینگریست.

خانم ناشناس درحالیکه گریه میکردو هک هک میزد گفت: « او امروز دستگیر وزندانی خواهد شد، خوب میدانم باین بلاکه گرفتار ش ساخت، توزن هرزه

ولا ابالی، تو مخلوق پست» از چهره خانم ناشناس آثار نفرت از پاشاخوانده می شد و این نفرت چنان شدیده بینمود که هر لحظه توقع میرفت که برویش آبدهن اندازد.
 «من ضعیف هستم گوش کن چه میگوییم، توزن در نمایه، من بیچاره ام تو از من قویتر هستی اما ذاتی وجود دارد که از من و اطفالم حفاظت خواهد کرد. خداوند همه چیز را می بیند. او داد گر است. او از تو انتقام چشمان اشکبار ور فج بیدار خوابیهای مرآمیکشد. روزی خواهد رسید که تو هم ازین در دها بچشی» بار دیگر فضای اطاق را سکوت طولانی فرا گرفت.

خانم پایین و بالا قدم میزد. پاشا طرف او خیره خیره میدید و توقع نمیکرد که در همان لحظه حادثه هولناکی رخ دهد. پاشا گفت: «خانم من ازین چیزها بکلی خبر ندارم» سپس زارز اربگریست. خانم ناشناس فریادزد: «دروغ میگویی من همه چیز را میدانم، من از وقت ترا میشناسم، در مدت این چهار ماه گذشته کدام روزی نبوده که از تو دیدن نکرده».

«بلی! چیزی فرق نمیکند؟ مگر آمدن او عیسی دارد؟ بسیار مردم اینجا آمده از من دیدن نمیکنند، من آنها به آمدن تشویق نمیکنم، آنها را میل واراده آزاد شان اینجا نمیکشاند.»

خانم ناشناس گفت: «بتو میگوییم که جرم اورا کشف کرده اند او از اداره خود پول دزدیده، از خاطر تو از خاطر زنی چون تو، جنایتی را مرتکب شده گوش کن» درین وقت پاشا عیناً پیش روی خانم قرار گرفت و خانم سخنانش را دنبال کرده گفت: «تو قواعد اخلاقی را نمیدانی، تو کسی هستی که فقط برای گمراه ساختن دیگران زندگی میکنی بلی تمام آرزوی تو همین است. با اینهم گمان نمیکنم تو چنان پست باشی که کمترین حسن بشردوستی در تو وجود نداشته باشد. او زنی دارد او اطفالی دارد اگر اورا محکوم مساخته بسایر یا تبعید نمایند من و اطفالم ضرور از گرسنگی خواهیم مرد آخر کمی فکر کن؛ این درد را بدان. هنوز هم راهی که مارا ازین بد بختی و

اهانت نجات دهد موجرد است اگر من بتوانم امروز ذه صد روبل پیدا کنم
امکان دارد اورا در محاکمه یاری نمایم. فقط نه صدر و بل! » پاشا آهسته گفت:
«نه صد روبل؟ من از ذه صدر و بل هیچ خبری ندارم، من از کسی نه صدر و بل
نگرفته ام». «من نه صدر و بل را از تو خیرات نمیخواهم. تو خودت پولی
نداری و من هم باپول توکاری ندارم. من کاملاً مقصد دیگری دارم ... مردها
عادت دارند که بدخلت های چون تو بیراق جواهر میدهند. جراحتی را که
شوهرم بتو داده آنرا بمن باز ده.»

پاشا که مقصد را فهمید گریه کنان گفت «خانم! او هیچ وقت جواهری بمن
نداده». «پولها چه شد؟ او پول خود پول من و پول دیگران را خرج کرده
است. گوش کن! از بس روز گار بر من سخت گرفته اراده و شعورم را
باخته ام از همین سبب بتو زشت و ناسزا گفتم. خواهش میکنم مرا ببخشی.
میدانم از من نفرت داری اگر دل رحم داری؛ خود را بجای من فرض کن
تابدانی که چه حال دارم. من از تو التماس میکنم چیزها یسی را که بتو داده
بمن بازش ده.»

پاشا شانه هایش را بالا زده گفت «من با کمال خوشی باز میدادم. اگر او
گاهی بمن چیزی داده باشد خداوند عه و بتم نمایند. لطفاً بگفته ام اعتماد کنید.
ذو هم حق بجانب هستی» پاشا بادست و پاچگی خواست خود را جمع کرده گفت:
او وقتی این دو چیز را بمن آورد. اگر میل داشته باشی به خوشی برایت
خواهیم داد.»

پاشا روك الماري لباس خود را باز کرده یک کلدستبلد فیس طلا یسی و یک
انگشت کوچکی را که سنگ سرخی در آن نشانده شده بود بیرون آورده
به مهمان خود داد.

خانم از خجالت قرمز شد و عضلات رویش میلرزید زیر آزرده شده بود

و گفت: تو بمن چه میدهی؟ من ذکوه نمیخواهم؛ من چیزی را میخواهم که از آن تو نیست. چیزی را میخواهم که تو آن مخلوق محنت زده را اغوانموده و از و گرفته، تو کسی هستی که میدانی چطور از چنین مواقع استفاده کنی. «اروز پنجشنبه که تو با شوهرم در جاده دیدم. گلهای یخن و انگشت های قیمتی داشتی اگر تو خود را طفل معصوم بمن جاوه دهی فایده ای ندارد. برای آخرین بار از تو می پرسم آیا تمام آن چیزها را میدهی یا نه؟.»

پاشا در حالیکه خاطرش رنجیده بود گفت: چقدر رسواهستی. بتو اطمینان میدهم که نیکولای پترو ویچ توبدون این دستبند و انگشت چیز دیگری بمن نداده. او فقط کیک می آورد. «کیک!.....» خانم با صدای زند مخصوصی خندهید «در خانه چیزی نیست که اطفال بد هن بزند، تو اینجا کیک نوش جان میکنی. معلوم است که تو آن چیزها راهم بمن نمیدهی.» خانم جوابی نشنبد. خود را در آرام چوکی ای قرار داده چشمانتش را بیک نقطه دوخته بود و نشان میداد که غرق فکری است.

خانم گفت: «چه خواهم کرد؟ اگر نه صد روبل پیدا نشود او از دست میرود. روز گار من و اطفالم تباہ میشود. آیا این پلید را خفه کنم و یا خود را در پایش اندازم؟» خانم رویش را در دستمال گرفته شروع بگریه کرد. «من از تو یاری میخواهم. تو زندگی شوهرم را برباد دادی... میدانم که دلت بر او نمیسوزد. ولی اطفال! دلت با طفال بسوزد.... چرا معصومکها شکنجه و عذاب شوند.»

پاشا چون اطفال را دید که در یک گوشه جاده ایستاده و از گرسنگی فریاد میزنند، اورا گردیه دست داد.

پاشا بایک حرکت مایوسازه پرسید: «خانم عزیز! خومن چطور کنم. تو مرا حیوان در نده میخوانی و میگویی شوهرت را بد بخت ساخته ام. من

سو گند میخرم که هرگز ازو استفاده مالی نکرده ام ، » در کورس ما تنها (موتجه) دلداده پو لداری دارد ؟ من و دیگران اکثر گرسنه میباشیم . نیکولای پترو ویچ جوانی است زیبا و خوش لباس . از همین سبب او را با اینجا راه دادم . زیرا ما در انتخاب خود سخت گیر نیستیم . «

«من از تو آن چیزها را میخواهم ، زود شو بده ! اشک میریزم تزل میکنم اگر میدخواهی پاها بیت را میبوسم ؟ لطفاً لطفاً »

پاشا از دهشت فریاد زد زیرا فهمید که این خانم قشنگ که چون مثل خوش زبان حرف میزند با وجود غرور و نجابت‌ش حاضر است پیش او بزانو شود . تا خود و او را تحقیر کند .

پاشادر حالیکه اشکهای خود را پاک میکرد با خشونت گفت : « بسیار خوب ! من همان چیزها را میدهم . اینک بگیر ، با آنکه اینها را پترو ویچ نداده بلکه اینها را از شخص دیگری گرفته ام مگر تو خوش باش »

پاشا بار دیگر روك الماري را باز کرد یک گل یعنی چندانه انگشت و چند قاکره بخانم داد . « این را بگیر ، اینها را و اینها را ؛ اگرچه از شوهرت چیزی نسگرفته ام اینک تمام آنرا بگیر قاچول دار شوی . » پاشا در حالیکه از زانوزدن خانم می‌ترسید ادامه داد . « اگر تو خانم نجیب می‌بودی زن خودش ، باید از اعمالش مراقبت میکردم و نمیگذاشتم که دنبال چنین کارهایم گردید . باور کن که من قطعاً او را دعوت نکرده ام او خودش آمد . »

خانم از میان اشکهایش به جراحتیکه روی میز افتاده بود نظر کرده گفت : « اهمامش نیست ، و تمام این‌حتی پنج‌صد روبل ارزش ندارد . » پاشا بار دیگر سوی الماري رفته یک قاب ساعت طلا یسی ، یک سگر تدانی و یک جوره تکمه آستین و چیزهای دیگری را سوی خانم پرتاب کرد . و به متانت گفت : « دیگر چیزی ندارم ... میتوانی خودت هم بهبینی . »

خانم آهی کشید، سپس تمام آنها را جمع کرده و در دستمالش پیچید و بدون اینکه حرفی بزبان آرد از خانه بدرشد. درینوقت در واژه اطاق دیگر بازشد و کولپکاو داخل شد. بار نگ زرد و پریله سرش را با عصبانیت تکان میداد مثل اینکه باده تلخی نوشیده باشد. اشک در چشمانش تلالو داشت.

پاشا رو سویش برگردانیده گفت: « بگو! آن چه چیزها است که من از تو ستانیده ام؟ اگر اجازه میدهید پرسم چه وقت آنها را بهمن آورده اید؟ » کولپکاو درحالیکه سرش را می‌جنباشد گفت: « چیزها؟؟؟.... بیهوده مگو، آه خدا یا او پیش تو گریه کرده است. او خود را تحقیر کرده است. »

پاشا فریاد زد: « بتو میدگویم! آن چیزهاییکه بمن داده یسی چیست؟ » « آه خداوندا! همسر پاکدامن، نجیب و مغزورم میخواست خود را زیر پای چنین مخلوقی بیندازد. بای کردار من باین امر وادرش ساخته بود. » سرش را میان هردو دست گرفته بناله و گریه پرداخت: « هرگز! هرگز! خود را نمی‌بخشم. هرگز! دور شود رنده!! »

بانظر سبکی طرف پاشا میدید، درحالیکه دستهای لرزانش بزور او را از خود دور میکرد گفت:

« او میخواست که خود را زیر پای تو بیندازد!.... زیر پای که؟ زیر تو - آه خداوندا. »

باعجله تمام لباسش را پوشید. بدون کمترین اظهار ملاحظت حولیه را قرك گفت: پاشا خود را بر چوکی اندانه بخواهد و شیون شروع کرد. از اینکه تمام زیو راتش را از دست داده بود خیلی پریشان مینمود. این منظره یسی بود سر اپا اهانت آمیز.

درینوقت پاشا واقعه دیگری را تداعی کرد که سه سال قبل تاجری او را اغوا نموده بود، آواز گریه اش بلند و بلندتر گردید.

مترجم: ع. م

نور جهان و جهانگیر

نویسنده‌لین پول مترجم داکتر علوی

-۶-

در همه چون محل بیوه شیر افگان قرار داشت فرش وی از بهترین قالین‌های زربفت ایرانی نهیله‌گر دیده در میان عطریاتی که از عربستان آمده بود بسرمی بر دگر چه تمام و سایل تنعم و راحت‌جسمی آماده است ولی او متاثر و بد بخت مینماید. و در انتهای بیرون ایسی و عذاب بسی پایان زندگی می‌کند. جهان محرومیت و ناامیدی اور احاطه کرد احسا ساتش پژمرده دلش تفتیده و دماغش آشفته است و گهنا ر حافظ که «زود باشد باد مشرق فضوارا مشیک آورد سازد و دنیا کهنه از سر جوان شود» با حال واژگون وی نمی‌سازد. بلکه با برگشت موسم نیروی وی به تحلیل میرود. و در انتهای بندگی بسرمیرد و چنان تصور می‌کرد که با دمغرب نه مژده آزادی با او می‌آورد و نه راحت و شادمانی.

دختر غیاث یک زن عالی‌منشه بود و بی علاقه‌گی را که از طرف ممدوح سابق خود مشاهده می‌کرد فر اموش نمی‌توانست. این طرز پیش آمد بر مخز او تاثیر فراوان وارد می‌نمود. از دشمنی اپر اطور در برابر شوهر مر حرم خود خوب باخبر بود اگرچه بصورت غیر شعوری او را مرتکب قتل او نمیدانست از امارات خود خیلی رنج می‌برد. از دگر گرفتی او ضماع یعنی از آزادی مطلق به اسارت، و از عشق و علاقه یک شوهر مهر بان به یک اقای حریص و خرسن سرد سخت مقاذی بود؛ با وصف آنهم ارام نداشت و قوه دماغی او خوب فعالیت می‌کرد.

چون در خامک دوزی و نقاشی روی پرده مهارت داشت بنا بر آن در روی پارچه‌های ابر شیمی اشکال و صور زیبایی نقش مینمود و باین امر با کمال معروف بود.

در اثر تفاضای مکر و مهارت مخصوص پیدا کرده و در ایجاد بهترین هنر امپراطوری مغل موفق گردید در آن ده مدت محسنو عات نفیس دستی او که از سلیقه و مهارت او حکایت میکرد در حلقة های پاینده خود از آن صحبت می نمود . علاوه بر این که بیوه شیرافگن بود این صنعت به شهرت و مشخصیت او بیهوده شد .
شهرزاده خانم های دهلی و آگرہ در مراسم مجلل سرای لبان های که با دستهای زیبای او تهیه میگردید ، جامده دیگر بتن نمیکردند؛ و دیری نگذشت که رب الفرع مدو سلیقه اش نامیدند . در حالیکه خودش بسیار ساده می پوشید اما برای دیگران لباسهای نفیس و قماش زربفت تهیه می دید اشخاص برگزیده را مر حون صنعت و ذوق خود میگردانید . سرمایه هنگفت فراهم نمود . درین گمنامی چنان کسب شهرت کرد که حتی موقعيت همسر یکی از قهرمانان تاریخ بود و با آنهم چهان و جاهت و شهرت که ای نکرده بود - در آن هنگام موقعيت محقق ش تخت نفوذ شیرافگن قرار گرفته بود .

با آنهمه موقعيت و شهرتیکه نصیب نورجهان گردیده بود باز هم زن تیره روزی بیش نبود . اسارت ش را بدست دید و از موقعيت پستی که با انگر فقار گردیده بود رنج می برد؛ زنود و موقعيت او در اثر سرنوشت شومش پایمال شده بود و پیوسته بخود تلقین می نمود که امر از بدنی امدن او اینست تاخود را ممتاز بگرداند و بحیث مبتکر در هنر گل دوزی و خامک با مجلو جلال بزید . دوام این حال غم و اندوه اورا میافزود - آهسته آهسته زاروزبون گردید . از هنرمن خسته شد میگوشید آنرا ترک بدهد .

روزی شدید که در کوشک امیر پیر زنیست که فال می بیند و از سرنوشت اینمه خبر میدهد ، بنابر آن نورجهان بفوریت اورا نزد خود بطلبید . عجوزه حاضر شد باز ند گی کمرش را خمیده بود . چون بیوه شیرافگن را بدید دستهای اسق خواری اش را بلند کرد و انکشтан لاغرش را بهم فشد و کلماتی را که بیشتر بجهون او دلالت میکرد تابه غیبگوئی وی بزرگان را نداشت . ولی به هر جال گفتار می بیشتر به سلامتی حرام او دلالت می نمود تا به جنون .

مهرالنسا بـ ملا یمت پرسید . خوب مادر ! این کامات عجیب چه معنی دارد . می خواهم از آینده خود چیزی بدانم . اگر اینده ام را میتوانی بخوان و اگر از خواندن آن بیچاره ای همین انعام را بپذیر و ازین الـ کده بادل خرسند بیرون شو زیرا آه پیر زنان بلاعظیم بر مردم فرودمی آورد در پایان این گفتار خاتم مطلا را برکف دست راست او نهاد آثار خوشنوی ازوی نسایان گردید و به کلیمات خود ادامه داد در بیابان بدنیا آمدی بر فراز اورنک پادشاهی چشم از دنیا خواهی پوشید ، دوشیزه که مار بدنهاش رو بود در آغوش سلطان آرام خواهد کرد ، طفلی که در عالم گرسنگی و نو میدی چشم بدنیا کشود به پیمانه هنگفت از کف او بد رخواه داشد ، ستاره که در هنگام ولادت نوری نداشت خورشید تابان میشود ترا فریب نمی دهم بمن اعتماد کن — از عقیده خود ثبوتی اینجا بسگزار .. مهرالنساء دستش کشید و طلا را دیگر پاداش یافت و هر خص گردید . مهرالسا پیشگویی غیب گوی را باور نمود . با آنهمه ابها می که در پیشگویی سراغ میگردید با آینده امیدوار بود . او همت بلند داشت و جهت اظهار موقعیت خود کمال علاقه داشت . دماغ وی علیه او هام چنان تربیه شده بود که بمشکل می توانست پیشگویی آن شعبدہ باز را قبول کند . با وصف آنهم وعده بزرگی که بگوشش خوش می آمد و هر آنچه را که عقلش مصلحت نمی دید ، بدان سـ و تعایل نمیکرد . آرزو های تجایل دنیابی را در دماغ وی پر و رید نه برای آنـ که عجوزه جادوگر آینده را برای او روشن نمایش داده بود بلکه آینـ ده در خشان و مسـ ود به همت عالی وی مطابقت میکرد و هم در خود احساس قوه می نمود کـ ازین ورطه فلاـ کـت نجات یافته و به او جاریقا خواهد رسید .

باساس این رای صائب ، با تمام نیرو جهت اظهار شهرت سعی میورزید خوب ملتفت بود که ذوق و سلیقه اور اهمگان می پسندند ، داستان زیبایی او بیرون از چار دیواری سرای امیر بسر زبانها افتاده یکی از شهزادگان عالی مرتبت خواستگار وی شدو هـ تصور کر دند که نور جهان باوی از دو ارج خواهد کرد . نامبرده بصورت پنهانی انتشار چنین خبر را تشویق نمود تاباشد این آواز به حـ اه دربار بر سـ و فر صـت باز دید را بالامپـرـا طور بیابـد .

و ضعف دیر تر دوام ننمود و چون شهزاده بیتراز و برای پاسخ قطعی جهت عروسی
اصرار ورزید نورجهان پیشنهاد اور استرد کرد . همینکه جواب منفی شنید تضمیم
گرفت باز زور باز او را گرفتار نماید . از فرصت استفاده جست و حرمت سرای
امیر را در هم زدود ربرا او ظاهر گردید . چون با تاق نورجهان قدم نهاد او تک و تنها
در آن آشیان قرار داشت . دلداده ناکام اور از هر دم خیالی اش تهدید کرد بازویش
گرفت و بالهات بحکم مش قرار داد ولی در مقابل نورجهان آن همه و قاحت را باعبر
عالیه تحمل کرد بالاخره شهزاده از خاموشی او به هیجان آمد - به او حمله برد و به چندگالش
کشید . نورجهان با احساسات افر وخته از آغوش او جهید و سرامیمه با تاق درونی
بشتافت تاه برداشت و به مجاوز امر تسلیم بداد . دلداده مایوس دیوانه و ارجلورفت
و تعرض خرد را تکر از کرد . نورجهان دست بلند کرد و خنجر را به جسم او
فرو برد جسد او خون آلوده گردید . از اناقش بحال بیهوشی اور اخارج کر دند
و سه ماه تمام متعرض در بستر بماندو هر روز خطر مرگ اور اتهاد هید میکرد و نورجهان
با او چنان سرزنشی داد تا دم و اپسین از یادش نرود خراستگار ان دیگر یهم بنا کامی
از دروازه او بیرون رفتند .

فضیلت و کمال این خانم یگازه بشوریت بگوش امپراتور رسانیده شد و امپراتور
بگمان غالب از حکومتی که نورجهان بر قلب او می نمود . فراموش شده و یابخاطر
اینکه گاهی هم راز کسی بوده ، در نظر امپراتور بسی مقدار ش قرار داده و از مشوق
دیدن باز ش داشته بود - بهر حال جهانگیر یکبار دیگر برای دیدن نورجهان اراده
گرفت و تا صحت خبری را که در مورد فضیلت او در همه جا پخش گردیده بود دریابد
شامگاهی با تاق او شد و در برابر جمال نورجهان تمام عشق پارینه احیا گردید .
مهر النسا بالباس عادی ململ سفید بر فراز تخت قرار داشت و از خلال آن زیبائی
و اقعی او نمایان بود این لباس ساده از خامک دوزی بغداد و گل دوزی کشمیر بهتر
می نمود . همینکه امپراتور اندرون اتاق شد آن زن افسونگر با هیجانی که دلربائی
اورا دو بالا مینمود بایستاد و بانگاهای محجوب سوی زمین متوجه بود . (ناتمام)

(۵۵)

ا خ ب ا ر ع ف ا دی

پو هنّهی اد بیات

وزارت جلیله معارف از بد و تاسیس تامروز در راه نشر و تعمیم علم و دانش از هیچگونه سعی و مجاهدتی دریغ نفرموده و همواره کوشیده باوسایل لازمه سرتا سرکشور را با نور علم منور ساخته گریبان هموطنان را از پنجه جهل و بیسوادی رهایی بخشد . زیرا در دنیا کنونی بد و ن علم و دانش زندگی ناممکن است . و یگانه کسانیکه در پیشبرد و بر اورد ساختن این ماء مول میتوانند کمک نمایند همانا معلمین است . از همینجا بود که جلالتماب وزیردانشمندوخدمتگذار معارف به حکومت پیشنهاد فرمودند تارو زی بافتخار معلمین کشور تجلیل گردد حکومت معارف خواه که بجز از پیشرفت و اکشاف ممکن آرزویی ندارند این پیشنهاد را منظور و روز سوم عصر بر اینام « روز معلم » مقرر فرمودند . درین روز که مراسم تجلیل آن در سرتاسر کشور برگزار گردید از زحمات و فعالیت های تمام معلمین قدردانی بعمل آمد . وزارت جلیله معارف بمعلمینی که از سالیان درازی این وظیفه مقدس را با صداقت کاملی انجام داده بود نشانهایی اعطای نمود که از آن جمله باین دو استاد پو هنّهی اد بیات که ذیلامعرفی میگردند نیز اعطای گردیده :

۱-جناب ملک الشعراًموفی عبدالحق بیتاب ، استاد گرامی پو هنّهی اد بیات ، یکی از شخصیتهای بزرگ علمی و عرفانی کشور بوده چهل پنج سال عمر شریف شانرا در خدمت مقدس علم و معارف صرف کرده اند . و در طول این مدت عدد زیاد پسران و دختران از ایشان مستفیض گردیده اند همان طوریکه جناب استاد در راه تعلیم و تربیت اولاد کشور از هیچگونه سعی و مجاهدت دریغ نکرده اند در راه تالیف و ترجمه آثار سوادمند نیز بذل مساعی فرموده اند . که ازین دوره گذر

قابل تمیز جید و قدر دانی میباشدند. در اثر همین خدمات و فعالیت‌ها کثر مورد نو از شوتقدير قرار گرفته اند. چنان نسچه باری با خذنشان معارف و در «روز معلم» با خذنشان مطلعی رشته‌نایاب آمده‌اند.



مدیریت مجله ادب‌بنویه خودا زین اظهار قدر دانی حکومت معارف گسترو ترقی خواه ابراز خرسندی نموده این افتخار بزرگ را با استاد گرامی تبریک میگوید. طوریکه قبل از راجع با آثار استاد اشاره نمودیم اینکه برای مزید معلومات خوانندگان گرامی آثار شا نرا معرفی می‌کنیم:

ملک الشعر ابیتاب

الف: آثاری که طبع گردیده است:

۱- تأثیف علم معانی. ۲- تاءلیف علم بدیع. ۳- تاءلیف علم بیان. ۴- تاءلیف علم عروض و قافیه. ۵- دستور زبان فارسی. ۶- تاءلیف صرف نحو عربی برای صنوف ۷- ۸- مکاتب. ۹- دیوان قسمت اول شامل غزلیات و مخمسات. ۱۰- ترجمه ایسا غوجی در منطق. ۱۱- صریری ترجمه ضریری در نحو عربی (۱۲) قسمتی از انشاء مقالات. ۱۳- ترجمان الشافیه ترجمه شافیه ابن حاچب در صرف عربی - همچنان در جمله اعضاي ترجمه و تفسیر قران مجید نیز سهم داشته‌اند.

ب: آثاری که هنوز طبع نگردیده است:

۱- ترجمه منطق توجیهی. ۲- ترجمه فلسفه دیبور. ۳- ترجمه ابن عقیل شرح الفیه ابن مالک در نحو عربی. ۴- ترجمه کافیه ابن حاچب. ۵- فروق الامر ارض در طب یونانی. ۶- ترجمه قسمت نظری موجز در طب یونانی. ۷- قسمت اول علم الاجتماع. ۸- قسمت دوم دیوان غزلیات / قطعات / رباعیات، مخمسات / و قعاید

۲- جذاب پروفیسر محمدعلی میوندی استاد بزرگوار پو هنری ادبیات، یکی از شخصیتهای بزرگ و با سابقه علمی و عرفانی کشور را عزیز بوده و قسمت زیاد عمر گرامی شان را در خدمت علم و معارف مصروف داشته‌اند.

این استاد بزرگوار گذشته از یذکره وظیفه مقدس فوق را طوری که شاید انجام داده اند در راه معرفی افغانستان به ممالک خارجی همت زیادی بخراج داده‌آثار مفیدی بزبان انگلیس نگاشته اند که در خور تمجید و قدردانی مخصوصه بیباشد.

با اثر همین فعالیتهای علمی و عرفانی شان بود که در «روز معلم» با خذشان در جه سوم معارف مفتخر گردیدند.

مدیریت مجله ادب این موافقیت بزرگ را بجهات شان تبریک گفته موافقیتهای بیشتر شان را خواهان است.

پروفیسر میوندی

اینک آثار شان اجهت مزید معلومات بخدمت خوانندگان گرامی تقدیم میداریم .
الف / آثار شان بزبان انگلیسی

1/ <i>Progressive Afghanistan</i>	1933
2/ <i>Guide to Afghanistan</i>	1930
3/ <i>Commercial Afghanistan</i>	1946
4/ <i>A New guide to Afghanistan</i>	1955
5/ <i>Afghanistan, an Historical Sketch</i>	1957
6/ <i>Aryana or Ancient Afghanistan</i>	1957
7/ <i>Manners and Customs of Afghans</i>	1958
8/ <i>Afghanistan - the Nation Awakening</i>	1958

ب / آثار شان بزبان فارسی که برای تدریس طبع گردیده .

- | | | |
|----------------------|--------------------|-----------------------|
| ۱/ تاریخ برای صنف ده | ۲/ تاریخ قدیم | ۳/ جغرافیای افغانستان |
| ۴/ تاریخ رشدیه ۳-۵ | ۵/ تاریخ رشدیه ۴-۶ | ۶/ تاریخ صنف ده |
| ۷/ تاریخ صنف یازده | | |

حضرت سپهس ایل گذاری

بحضور اعلیٰ حضرت معظم همایونی المحتوکل علی الله
خلدالله ملکه و سلطنته

اهل عرفان مینماید شکرهای بشمار
در مقابل علم را داده بهر سو انتشار
چاره فرمائی ندارد در همه شهر و دیار
عام باشد رهنمائی در فضا و در بخار
شخص نادان راچه نسبت باحریف هوشیار
پنهن کرده خواه علم و معرفت در هر کنار
در ذکور و در آثار و در صغار و در کبار
و زدگر سو مکتب عصری هزار اندر هزار
تاشود دنیا و عقبای عزیزان است وار
داخلی و خارجی اینجا بسی آموزگار
از پی تحصیل علم و فن شه خبرت مدار
حاصل دوان ظاهر شاهی باشد آشکار
منتهای صعی داری در همه لیل و نهار
تابجا آورده باشی پاس امر کردگار
نیست ورن مصدق دیگر در اینجا پاگزار
فرصت بادا که دادی اهل عرفان اعتبار
باعث تشجیع ماگشته بسی ای کار و بار
چون دران بی اختیار مر مر ام غفور دار
با وجود آن نگفته خامه ام صداز هزار
باشد از دل رعایادوستدار و جان نثار
از حوادث ذات مسعود تویار ببرکنار

اعتلای ملک و هلت را بزیر سایه ات
از خدا پیوسته خواهم در دعا بیتاب وار

از معارف پروریهای حضور شهر یار
بسته سلی چون سکندر بر رخ یا جوج جهله
نیک میداند که در دجهل؛ بی درمان علم
علم بخشند از کشافی در زمین و در سما
هم بدان رنگی که بگسان نیست اعمی و بصیر
زین سبب شاه معارف خواهد دانش دستگاه
شغل تعلیم و تعلم هر طرف جاری بسود
یکطرف دار العلوم شرعی و دار القضاوه
مدرسه شرعی و آفاقی بر پا کرده است
از پی تعلیم شاگردان فراهم ساخته
میکند هرسال در خارج رو و ان شاگردانها
اینهمه دکتوهارا و صاحبان دیپلوم
هان تونی شاه اکه به رار نقای ملک خویش
لیک هر کاری پس از تصویب شورای میکنی
حن همدردی نمودت حامی پنجه نستان
بانی روز معلم لطف بسی پایان تست
چونکه اعلیٰ حضرت ما کرده تعیین رو ر ما
گرچه دانم خوش نمیداری شهاب توصیف خود
آنچه گفتم واقعی باشد نه اغراق و غلو
بسی تکلف چون تو شاهی هست محبوب القلوب
چون و جود شاه میباشد کفیل امنیت

پايدا ن سمينار پيشتو

سینما پیشتو که در سالون کنفرانس‌های پو هنری ادبیات افتتاح گردیده بود. بعد از یک سلسله لکچر هادر اطراف متعدد و گرام پیشتو، توسط هر بر ت پنzel ، بپایان سید . امید است که لکچر های فوق در تحقیقات و تبعات زبان پیشتو بیشتر کمک نماید .

یکی از نامه های بتهوون

۱ هنگساز بزرگ

گر چه هنوز در بستر خوابم مگر مرغ خیالم بهوای تو در پرواز است ، روح و روانم ، گاهی با خوشحالی و زمانی ماغمگینی ، غرق این اندیشه ام که آیا سرنوشت به اساز گاری میکنندیانه ؟ آیا میتوانم همیشه با نو زندگی کنم یا ابدآ نه ؟ بلی ، من عزم کرده ام ، که دور از تو ، آنقدر راواره گردی کنم تابتوانم بسلاای بازو انت پر پر زده بگویم در مسكن اصلی خودم ، سپس روح خود را در روح تو پیچیده بسوی سر زمین ارواح رهسپار سازم .

بلی، بده بختانه جز این چاره‌ای نیست. اگر توهم بوفایم پی برده باشی هصتم ترا زمن خواهی بود - دل من مال تست. بعد ازین هیچکس نخواهد توانست که مالک آن شود. هیچکس - هرگز. آه، پروردگار! با آنکه زندگی ام پر از رنج و محنت است، از کسی باید جدا شوم که چون جانش دوست میدارم. از کسیکه عشقش میتواند خوشبخت و یا بدبختم سازد.

فر شته من ، همین دم مرا گفتند که پوسته هر روز هیرود - با ید فوراً نامه را در همینجا
خاتمه دهم تابتوا انى هر چه زودتر نامه دلداده ات را بگيرى . آسوده خاطر باش ۱۰ گر با سایش خاطر
از زندگى خود را سیدگى کنیم بهم خواهیم رسید - آسوده خاطر باش ، دوستم داشته باش امروز
دیر و ز - با آه و اشک از تو بادی کردم . زندگانی من ، همه چیز من ، خدا حافظ

آه ! بعد ازین هم دو ستم داشته باش - از قلب باور فایدلدا دهات فضایت سو . نکنی .

بر ای همیشه از تو

متر جم ها (۱)

مهتمم : عبد الحق احمدی

سُلَيْمَان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library